

مذهب زدایی در خیابان!

یورش تازه رژیم اسلامی را به شکست و پیشروی جنبش آزادی زن بدل کنیم!

بر آیند اوضاع بحرانی در ایران

صفحه ۵

سعید یگانه

پایان خود مدیریتی کردستان سوریه

تجربه دیگری از بن بست جنبش ملی کرد (بخش اول)

صفحه ۶

رحمان حسین زاده

"نه" به اعدام!

در سالروز ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه "مجازات" اعدام!

صفحه ۸

سیاوش دانشور

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی "استراتژی"؛ در پاسخ به محمود قزوینی

صفحه ۱۱

علی جوادی

جنبش سرنگونی و جایگاه چپ آل احمدی

به بهانه انتشار لجن نامه اکبر معصوم بیگی

صفحه ۱۶

جاوید حکیمی

اعلامیه کمیته آلمان حزب

آلترناتیوسازی دست راستی موقوف!

رضا پهلوی نماینده مردم ایران نیست

ریاکاری «قانون و نظم»؛

وقتی ماشین کشتار دولتی مدرنیزه می‌شود!

عثمان رسولی

۸۷۴
مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۱ مهر ۱۴۰۵ - ۳ اکتبر ۲۰۲۶

اعلامیه حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست

از اعتراض کارگران هپکو

حمایت کنید!

هپکو دریچه ای به یک واقعیت هولناک تر

کارگران هپکو اراک در اعتراض به عدم پرداخت دستمزد ماههای مرداد و شهریور، بلا تکلیفی مدیریت و کاهش تولید به حدود ۳۰ درصد ظرفیت، از یکشنبه ۵ مهر تا پنجشنبه ۹ مهرماه ۱۴۰۵ برای پنجمین روز متوالی دست به اعتراض و اجتماع و راهپیمائی زدند. روز چهارشنبه ۸ مهرماه ۱۴۰۵، کارگران ماشین سازی هپکو پس از اجتماع در کارخانه از خیابان منتهی به میدان حافظیه تا ساختمان استانداری راهپیمائی کردند و خواست‌های خود را فریاد زدند. پرداخت فوری دستمزدهای معوق و تعیین یک مدیریت متخصص و کاربلد که شرکت را از وضعیت بحرانی کنونی بیرون آورد، از خواستهای فوری کارگران است. بدنبال اجتماع مقابل استانداری، مسئولان استانداری فرد جدیدی را به عنوان سرپرست کارخانه معرفی کردند که با مخالفت یکپارچه کارگران مواجه شد. این سیاست تعیین سرپرست برای چند ماه قبلا هم وجود داشته و مشکلات کنونی را ببار آورده است. کارگران نگران تشدید مشکلات موجود برای کارخانه و کارکنان مجموعه با بیش از

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از اعتراض کارگران هپکو حمایت کنید!

هپکو دریچه ای به یک واقعیت هولناک تر ...

۱۱۷۰ کارگر است. لازم به ذکر است که اداره مجموعه هپکو از اردیبهشت ماه تاکنون بدون مدیرعامل بوده است و همین دریچه ای برای اعمال بیشتر اختلال در کار و تولید شده است.

هپکو یکی از مهم ترین و بزرگ ترین تولیدکنندگان ماشین آلات و تجهیزات سنگین راه سازی، معدنی و صنعتی در ایران و منطقه در چند دهه گذشته بوده است و با سیاست های دزدمحورانه سرمایه داری جمهوری اسلامی، از خصوصی سازی تا مدیریت دولتی، در حداقل دو دهه گذشته با بحران های جدی روبرو بوده است. در مقابل، صاحبان استثمارگر هپکو به جای حل بحران، تلاش دارند با عدم پرداخت به موقع دستمزد و از بین بردن امنیت شغلی کارگران، بخشی از سود خود را حفظ و جبران کنند. سیاست دولت اینست که مجموعه ای از صنایع را که غیر سود ده می نامد، عملاً به زیان و ورشکستگی برساند و سپس با قیمت بسیار ارزان به شرکای دولتی و نیمه دولتی و خصوصی واگذار کند. کارگران با بیکاری، کاهش دستمزدها و حتی نپرداختن آن، بالاترین شغلی و قراردادهای اسارتبار، تاوان این وضعیت را می پردازند.

یک راه هم اینست که کارگران بگویند خودمان شرکت را اداره می کنیم. چه کسی متخصص تر از کارگران با سابقه این شرکت؟ مشکل برسر "مدیریت بی تجربه و مدیریت متخصص" نیست، طی این سالها سیاستی را در قبال هپکو و شرکتهای مشابه پیش برده اند که نهایتاً به واگذاری و تغییر کاربری آنها و بیکاری گسترده کارگران منجر شده است. اگر مبارزه شکوهمند کارگران هپکو نبود، سالها پیش آنچه که باقی مانده هم از بین میرفت. کارگران حق دارند و بدرستی خواستهای فوری مانند پرداخت دستمزدها و توقف اخلال در کار و تولید را فریاد میزنند



اما لازمست به نقش خود در دوام شرکت و کار و تولید جای بیشتری بدهند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست ضمن اعلام همبستگی با مبارزات و اعتراضات کارگران هپکو و دیگر بخشهای طبقه کارگر علیه وضعیت فلاکتبار معیشتی و عدم پرداخت به موقع دستمزدها، بر لزوم گسترش اعتراضات علیه عدم پرداخت دستمزدها، علیه فقر و حقوق های چند برابر زیر خط فقر، برای حقوق مکفی و متناسب با یک زندگی مرفه و انسانی تأکید می کند. حلقه مشترک کلیه اعتراضات کارگری و بازنشستگان و فرهنگیان و پرستاران و جوانان بیکار، اعتراض به فقر و فلاکت، بیکاری و گرسنگی و سرکوب است. علیه فقر، بیکاری و سرکوب، برای آزادی و برابری و رفاه همگان دستجمعی اعتراض کنیم. زنده باد اتحاد و مبارزه کارگران هپکو!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

۸ مهر ۱۴۰۵ - ۱ اکتبر ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری- حکمتیست را بطور
زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی در اینترنت
دنبال کنید و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار

به انسان است!

منصور حکمت

مرگ بر جمهوری اسلامی!

مذهب زدایی در خیابان؛

یورش تازه رژیم اسلامی را به شکست و پیشروی جنبش آزادی زن بدل کنیم!

زنی که بدون حجاب اسلامی در خیابان راه می‌رود، در برابر چشم همگان فرمان رژیم و اسلام را پس می‌زند. دختران و پسرانی که آزادانه معاشرت می‌کنند، موسیقی می‌شنوند و می‌نوازند، شادی را از تعرض حکومت بیرون می‌کشند و مرزهای نظام اسلامی را قدم به قدم عقب می‌رانند. حجاب سوزان، عمامه پرانی، عقب راندن جانین "گشت ارشاد" و تعرض به حوزه‌های علمیه و نهادهای مذهبی که در خیزش ۱۴۰۱ شاهدشان بودیم، جلوه‌های آشکار خشم جامعه‌ای است که از فرمانروایی به نام خدا و اسلام و امام به تنگ آمده است. این خشم می‌تواند بار دیگر، و این بار در ابعادی گسترده‌تر، سر برآورد.

جنبش مذهب زدایی پیش می‌رود

جامعه ایران اسلامی نیست؛ جمهوری اسلامی، حکومتی است که با قوانین شرعی، دستگاه مافیایی روحانیت و نیروهای سرکوب، مذهب را بر جامعه تحمیل کرده است. در برابر این پروژه، جنبش مذهب زدایی در بطن جامعه پیش می‌رود. مطالبات این جنبش روشن است: دست مذهب باید از دولت، قانون، آموزش، مناسبات اجتماعی و زندگی خصوصی مردم کوتاه شود. قوانین و سنت‌های مذهبی‌ای که آزادی انسان و برابری زن را نفی می‌کنند تماماً باید کنار زده شوند. ما خواهان "آزادی بی‌قید و شرط انتخاب لباس؛ لغو هر نوع شرط و شروط رسمی یا ضمنی بر مقدار و نوع پوشش مردم، از زن و مرد، در اماکن عمومی" و "ممنوعیت هر نوع تبعیض یا اعمال محدودیت بر مبنای پوشش و لباس مردم" هستیم.

در قلب این رویارویی سه جنبش به هم پیوسته‌اند: جنبش آزادی و برابری زن، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و جنبش مذهب زدایی. زنان با نپذیرفتن حجاب اسلامی، حق اختیار بر بدن، پوشش و زندگی خود را به میدان آورده‌اند. جوانان با سرپیچی از جدا سازی و آپارتاید جنسی، سانسور، تحجر و اخلاق اسلامی، فرهنگ زندگی آزاد را می‌سازند. جنبش مذهب زدایی سلطه مذهب را در همه عرصه‌های زندگی به چالش می‌کشد. این جنبش‌ها یکی نیستند و هرکدام ریشه، زبان و میدان خود را دارند؛ اما در نبرد با حکومت اسلامی و دستگاه اسلام به هم می‌رسند. هر گامی که یکی برمی‌دارد راه دیگری را هموار می‌کند؛ هر عقب نشینی رژیم در یک جبهه، جبهه‌های دیگر را به پیش می‌راند.

هم زمان، مبارزه با فقر و فلاکت و مبارزه با سلطه مذهب و ستم بر زن و جوان، دو جبهه متمایز و ضروری مبارزه اجتماعی‌اند. هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد و هیچ‌کدام را نمی‌توان به فردای دیگری حواله داد. رژیمی که سفره مردم را خالی کرده، همان رژیمی است

محسنی اژه‌ای، رئیس جنایتکار قوه قضاییه، دادستان‌های سراسر کشور را مامور کرده است با همکاری نهادهای امنیتی و دولتی با آنچه "ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی" و "برهنگی" می‌نامند مقابله کنند. هم زمان مقامات حکومت بار دیگر از برخورد با زنانی سخن می‌گویند که حجاب اسلامی را دور انداخته‌اند و کافه‌ها، رستوران‌ها و واحدهای صنفی را به خاطر پوشش کارکنان یا مشتریان‌شان تهدید می‌کنند. زبان این فرمان اداری و بی‌رمقی است، اما حقیقتی عریان پشت آن قرار دارد: رژیم اسلامی دستگاه قضایی و امنیتی خود را به جنگ با زندگی فرستاده است. می‌خواهد حجاب اسلامی و قوانین ضد انسانی مذهبی را با شدت بیشتری بر جامعه تحمیل کند و زنانی را که از آن سر باز می‌زنند مرعوب سازد.

در قاموس این حکومت، "ناهنجاری" نام دیگر زندگی است: زنی که پوشش خود را آزادانه انتخاب می‌کند و موهایش را به باد می‌سپارد؛ جوانی که می‌رقصد؛ و جامعه‌ای که بی اجازه آخوند و اسلام شادی و زندگی می‌کند. آنچه حکومت ناهنجاری می‌خواند، هنجار تازه جامعه است.

سند شکست، نه نشانه قدرت

رژیم می‌خواهد با فرمان آنچه را در خیابان باخته است پس بگیرد. این فرمان از موضع قدرت صادر نشده؛ واکنش حکومتی است که در برابر جامعه عقب رانده شده و می‌خواهد سنگر ازدست رفته را با پرونده سازی، فشار و ارباب بازستاند. جمهوری اسلامی در خیزش ۱۴۰۱ در یکی از مهم‌ترین سنگرهای حکومت اسلامی، یعنی حجاب اسلامی، شکست خورد. زنان و جوانان پرچمدار آن نبرد بودند و جامعه را به مرحله‌ای تازه از مبارزه کشاندند. این رژیم در سال‌های نخست قدرتش حجاب اسلامی را با خون، زندان و شلاق بر جامعه تحمیل کرد. آن دوران ضد انقلاب اسلامی تازه به قدرت رسیده بود و فاجعه‌ای تمام عیار به بار آورد. امروز همان رژیم، فرسوده، منفور، بی‌آبرو و زخمی، می‌خواهد آن نمایش را از نو اجرا کند؛ اما صحنه عوض شده است. آن یورش خونبار در هیئت تکراری درمانده و هراس‌آلود بازگشته است. خطرش واقعی است، اما نشانه اقتدار نیست؛ نشانه رژیمی است که دیگر نمی‌تواند به شیوه گذشته حکومت کند، در برابر جامعه‌ای که دیگر نمی‌خواهد به شیوه گذشته زندگی کند و برای برچیدن این رژیم به میدان آمده است.

مقاومت در تار و پود زندگی روزمره جریان دارد. هر خیابانی که زنی بی‌حجاب از آن می‌گذرد، سنگری است که رژیم از دست داده است.

مذهب زدایی در خیابان؛

یورش تازه رژیم اسلامی را به شکست و

پیشروی جنبش آزادی زن بدل کنیم!...

که زندگی اجتماعی آنان را به بند کشیده است. زور و سرکوبی که علیه کارگر معترض به کار می‌گیرند، در شکلی دیگر علیه زن بی‌حجاب و جوان آزادی‌خواه نیز به کار می‌رود. کارگری که برای معاش، کرامت انسانی و برچیدن استثمار می‌جنگد، نمی‌تواند سرنوشت خود را از زنی جدا کند که به حکم قانون مذهبی فرو دست نگاه داشته می‌شود؛ نمی‌تواند از جوانی جدا بماند که از حق انتخاب و شادی محروم است. آزادی زن و خلاصی از سلطه مذهب، بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه طبقه کارگر برای رهایی کل جامعه است.

آزادی زن محکی است که هر ادعای آزادی باید با آن سنجیده شود. جامعه‌ای که زن در آن آزاد و برابر نیست، آزاد نیست. انقلاب آتی ایران می‌تواند کاراکتر برجسته زنانه داشته باشد: انقلابی کارگری با چهره‌ای زنانه که آزادی زن را در مرکز دگرگونی جامعه قرار دهد. سرنگونی کامل رژیم اسلامی نقطه آغاز این دگرگونی است. همراه با آن باید دستگاه سیاسی و حقوقی نظم ارتجاعی اسلام سیاسی و مناسبات سرمایه‌داری‌ای را که این نظم پاسدار آن است، از بنیان برچید.

از مقاومت پراکنده تا خیزش سازمان یافته

شرایط این نبرد را ما برنگزیده‌ایم؛ رژیم اسلامی آن را بر جامعه تحمیل کرده است. اما سرانجامش را ما می‌نویسیم. آنها با دادستان و پرونده آمده‌اند؛ ما با جامعه و همبستگی‌اش پاسخ می‌دهیم. برای درهم‌شکستن این یورش، مقاومت باید جمعی و سازمان‌یافته شود.

حزب کمونیست کارگری. حکمتیست، زنان و جوانان را فرامی‌خواند در محله‌ها، دانشگاه‌ها، مدرسه‌ها و محیط‌های کار شبکه‌ها و نهادها و کانون‌های همبستگی بسازند؛ نگذارند هیچ کس در برابر تهدید، احضار یا بازداشت تنها بماند؛ و هر تعرض را با حمایت جمعی، افشاگری و اعتراض پاسخ دهند. مراکز کسب و کار و کارکنانی که به‌خاطر پوشش خود یا مشتریان‌شان زیر فشارند نیز نباید تنها بمانند. پلمب هر کافه باید به رسوایی رژیم بدل شود، نه به عبرت دیگران. کارگران، تشکلهای کارگری و همه مردم آزادی‌خواه را فرامی‌خوانیم در محیط کار و در جامعه پشت زنان و جوانان بایستند و اعتراض‌های پراکنده را به هم پیوند بزنند.

این یورش می‌تواند جرقه پیوند مقاومت‌های پراکنده و سربرآوردن خیزشی اجتماعی باشد. چنین خیزشی نباید به عقب نشینی رژیم در یک مورد محدود شود؛ باید سرنگونی رژیم اسلامی را هدف بگیرد. از هر مقاومت باید نیرویی برای پیشروی بعدی ساخت و تعرض امروز را به شکستی همه‌جانبه برای جمهوری اسلامی بدل کرد. زنان و جوانان در سال ۱۴۰۱ نشان دادند که اراده جامعه از فرمان رژیم نیرومندتر است. رژیم می‌خواهد آن درس را از حافظه جامعه پاک کند، اما جامعه آن را فراموش نکرده است. این بار نیز با همبستگی و سازمان یابی، راه سرنگونی رژیم اسلامی و پیشروی جنبش آزادی زن، خلاصی فرهنگی و مذهب‌زدایی را هموار کنیم.

زنده باد جنبش آزادی زن، جنبش خلاصی فرهنگی و جنبش

مذهب زدایی!

زنده باد همبستگی کارگران با مبارزه زنان و جوانان!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران. حکمتیست

۸ مهر ۱۴۰۵ - ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۶



بر آیند اوضاع بحرانی در ایران

سعید یگانه

مجموعه ارکانهای "اقتصاد ایران" در بحرانی ترین شرایط به سر می برد و عواقب زیانبار آن را کارگران و اقشار ضعیف جامعه بر دوش می کشند. تمام شاخص های اقتصادی، نشان از تشدید تورم و گرانی سرسام آور است و مهار آن برای دولت و سرمایه داری ایران بشدت مشکل شده است. جنگ نظامی و اقتصادی میان دولتهای آمریکا و اسرائیل و ایران، مصائب و مشقات و درد و رنج مردم را تشدید و زندگی اکثریت مردم را با دشواری های فراوانی روبرو کرده است. یک دلار امروز از مرز ۲۶۰ هزار تومان عبور کرد و برخلاف آمارهای جعلی دولت نرخ تورم هم اکنون سه رقمی و قیمت دلار چهار رقمی خواهد شد و با این اوضاع به سرعت برق و باد بالا می رود. بانک مرکزی برای کنترل بازار ارز ۲ میلیارد دلار اسکناس پی پشتوانه به بازار تزریق کرد اما اوضاع اقتصادی آنچنان بحرانی است و چشم اندازی برای کاهش تورم و مهار قیمت دلار و یا سقوط ریال وجود ندارد، نتوانست قیمت دلار را پائین نگه دارد و بنا به اخبار تنها ۲ ساعت نوسان محدودی را ایجاد کرده و قیمت دلار همان روز در ۲۵۷ هزار تومان ثابت ماند.

عرضه ارز به بازار از طرف دولت، ابزار اصلی سیاستهای اقتصادی دولتهای در حال بحران همچون جمهوری اسلامی برای مهار قیمت ارز است، وقتی چنین خبری فقط چند ساعت در بازار واکنش نشان می دهد، یعنی معامله گران روند تغیر و کاهش قیمت را باور ندارد و چشم اندازی برای کاهش قیمت وجود ندارد در نتیجه اطمینان به معامله وجود ندارد. بازار ارز ایران در سالهای اخیر بارها بسته های عرضه برای کنترل نرخ ارز را تجربه کرده است و تاثیر دراز مدت در کنترل قیمت بازار نداشته است. خود دولت آگاهانه از سوئی می خواهد قیمت ها و زندگی مردم را دلاری کند و از سوی دیگر با فروش دلار در بازار آزاد سود میبرد. حتماً برای قشر محدودی که دستی در بازار دارند و با دلار بازی می کنند، تزریق دلار به بازار در این شرایط بسیار بحرانی جذاب و بهره مند است، اما برای اکثر مردمی که برای تهیه ابتدایی ترین امکان زندگی از مایحتاج اولیه تا دارو و درمان باید دوندگی کنند و به حداقلی از آن نیز دسترسی ندارند، گران شدن قیمت دلار، مستقیماً بر سفره مردم تاثیر دارد، ریال را بی ارزش تر و سفره مردم را بی رونق تر می کند.

با تشدید تحریمها، محاصره حمل و نقل دریایی و هوایی دولت امریکا علیه ایران، تورم و گرانی را تشدید و مشقات اقتصادی مردم را بالا برده و هزینه این جنگ اقتصادی را مردم کارگر و اقشار ضعیف جامعه می پردازند. مرکز آمار ایران نرخ رسمی تورم در شهریور ماه



امسال را ۷۳ و ۶ درصد و تورم نقطه به نقطه در بازار را ۹۸ و ۸ درصد اعلام کرد. این آمار دروغین با محک بازار و نقطه به نقطه میدانی، آنجا که مردم برای خرید دست به جیب می برند بسیار بیشتر از این آمار جعلی است. وقتی مطابق آمار قیمت مواد غذایی ظرف یکسال ۱۲۷ درصد بالا رفته است، یعنی مردم نسبت به شهریور سال گذشته برای

خرید کالاهای مورد نیاز و یکسان، بیشتر ۹۰ درصد را باید هزینه کنند. و با بالا رفتن قیمت دلار نیز این قیمتها مرتب افزایش می یابد. این آمارها به روز نیست و دولت تلاش می کند با دادن این آمارهای جعلی تنش را در بازار کاهش دهد.

دولت چکار می کند؟

دولت جمهوری اسلامی که خود یک پای جنگ و ناامنی در ایران و منطقه است در مقابل تهدیدهای دولت ترامپ "یا توافق یا نابودی" بر طبل جنگ می کوبد و تهدید به مقابله و نابودی می کنند. اگر ایران نفت نفروشد دیگران هم نباید نفت بفروشند. اگر رفت و آمد هوایی ایران محدود شود، کشورهایی که با امریکا در این طرد اقتصادی همراهی می کنند باید هزینه بدهند. در داخل، جمهوری اسلامی کاری جز تهدید مردم، ارباب و دستگیری و اعدام ندارد و اخیراً از قاتل به دادگستری ها و دولت و نیروهای امنیتی و نظامی دستور داده که علیه زنان به میدان بیایند و "بساط برهنگی را جمع کنند".

دولت جمهوری اسلامی در طول جنگ ضمن تشدید اختناق و سرکوب، دستگیری معترضین و فعالین سیاسی و اعدام روزانه دستگیر شدگان خیزش دی ماه، برای پیشبرد این سیاستهای جنایتکارانه علیه اکثریت مردم معترض و متنفر از رژیم اسلامی، "جانفدا" تربیت و سازمان می دهد، مدارس را به محل تاخت و تاز نیروهای بسیجی و تربیت بسیج در میان دانش آموزان تبدیل کرده اند. مرتب مردم را تهدید می کنند که هر معترضی از نظر آنان دشمن تلقی می شود و به آنها شلیک خواهد شد.

بر آیند اوضاع بحرانی در ایران

اما حقیقت این است که در پس این همه تهدید و ارباب، یک واقعیت انکار ناپذیر و پایدار نهفته است. مدتهاست که بعد از خیزشهای سرنگونی طلبانه اکثریت مردم به جان آمده علیه فقر و فلاکت، اختناق سیاسی و فرهنگی، نه دولت سرمایه داری و اسلامی ایران می تواند با این روش و سبک و سیاست به بقای خود ادامه دهد و نه مردم می توانند با این وضعیت کنار بیایند. سرکوب و ارباب و اعدام تنها پاسخ



معادلات جنبش ملی و ناسیونالیستی، با نگرش طبقاتی و سیاسی متمایزی این مسئله را بررسی کرده و از آن درس میگیرند.

مظلوم عبدی و استراتژی شریک شدن در قدرت سیاسی با دولت مرکزی!

نقطه عزیمت نگرش طبقاتی سیاسی متفاوت ما از این

واقعیت عینی نشأت میگیرد که جنبش ملی کرد جنبش طبقه بالا دست و به ویژه در شش دهه اخیر جنبش بورژوازی کرد در هر چهار بخش کردستان است. استراتژی این جنبش از جانب همه احزاب با سابقه و ریشه دار آن شریک شدن در قدرت سیاسی با دولتهای مرکزی حاکم با فرض ماهیت استبدادی و ارتجاعی آن حکومتها در چهار کشور است که ستم ملی بر مردم کردستان اعمال میشود. وجود ستم ملی پوشش سهم خواهی طبقاتی بورژوازی کرد برای گرفتن سهم خود از قدرت در فرمتهای مختلف دورانی؛ به نام "خودمختاری"، دوره دیگری به نام "حکم ذاتی و اتونومی"، و اکنون عمدتاً به نام "فدرالیسم" و مشخصاً پیروان اوجالان به نام "کنفدرالیسم دموکراتیک" تثویز و توجیه اش میکنند. مظلوم عبدی و رهبران تجربه خودمدیریتی کردستان سوریه همین استراتژی را تعقیب کرده و اکنون برسر آن با دولت مرکزی جولانی به سازش رسیده اند. لذا برخلاف اعتراض درون جنبشی بعضی شاخه های ناسیونالیسم کرد، این جریان اهداف طبقاتی و جنبشی و سیاسی خود را تعقیب میکند. با دستیابی به سطحی از امتیازات اداری سیاسی و فرهنگی با دولت جولانی شریک شده و به سازش رسیده است. هدفی که شاخه های مختلف ناسیونالیسم کرد در بخشهای مختلف به دنبال آن هستند.

سازش در تناسب قوای نامساعد:

سازش در حال جریان رهبران حاکمیت خودمدیریتی کردستان با دولت مرکزی سوریه طبعاً در تناسب قوای نامساعد به ضرر ناسیونالیسم کرد اتفاق افتاده است. موقعیت محکمتر دولت جولانی بعد از حمایت دولت ترامپ و اکنون عمده دولتهای اروپایی با اتکا به حمایت همیشگی و از قبل دولت ترکیه و بعضی دولتهای عربی، تعادل قوا را به طور اساسی به نفع دولت مرکزی سوریه چرخاند. مظلوم عبدی و رهبران خودمدیریتی کردستان سوریه آگاهانه و ناچاراً به چنین عقب نشینی و سازشی هر چند شکننده در این مقطع تن دادند. این موضوع در چارچوب استراتژی و سیاست شریک شدن در قدرت سیاسی ناسیونالیسم کرد قابل توضیح است و اولین بار نیست که جنبش ملی کرد چنین عاقبتی را تجربه میکند. نمونه شاخص آن در فاصله زمانی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ تحت عنوان "حکم ذاتی" در کردستان عراق توسط جنبش تحت رهبری ملا مصطفی بارزانی، با دولت فاشیست بعث عراق تجربه شد و نهایتاً برچیده شد و شکست خورد.

صفحه ۷

پایان خود مدیریتی کردستان سوریه تجربه دیگری از بن بست جنبش ملی کرد (بخش اول)

رحمان حسین زاده

با درود به بینندگان و شنوندگان این سمینار و با تشکر از کانال هیوا (امید) که این فرصت را ایجاد کردید. این مبحث را از جوانب مختلف میتوان بررسی کرد. در این برنامه و فرصت امروز وارد ابعاد متنوع موضوع نمیشوم. برچند محور مهم و نتیجه گیری اساسی در این رابطه تأکید میکنم.

صورت مسئله: عروج و افول تجربه خود مدیریتی کردستان سوریه
بعد از ۱۴ سال پایان حاکمیت خود مدیریتی کردستان سوریه از جانب رهبران اصلی آن و از جمله مظلوم عبدی اعلام شد. این تجربه در سال ۲۰۱۲ به دنبال شروع اعتراضات سراسری مردم سوریه علیه رژیم فاشیست بعث سوریه عروج کرد. دولت بشار اسد ضعیف شده بود. دولت مرکزی مجبور به عقب نشینی از کردستان سوریه شد. در یک قرارداد دوفاکتو اداره امور کردستان سوریه به جریان "پ.ی. د" منتقل شد. تجربه جدید خود مدیریتی، متکی به درجه معینی از دخالت از پایین مردم، برجسته کردن نقش زنان و به رسمیت شناسی بخش معینی از حقوق آنها و به ویژه مقاومت قهرمانانه در کوبانی علیه نیروی سیاه تروریستی داعش موجب حمایت و توجه جهانی مردم و بعضاً نیروهای چپ و مترقی نسبت به این تجربه شد. عروج این پدیده در شرایط ضعف دولت مرکزی سوریه اتفاق افتاد.

سیر افول این تجربه از دسامبر ۲۰۲۴ به دنبال فروپاشی دولت مرکزی سوریه و فرار بشار اسد و به دست گرفتن قدرت مرکزی از جانب جریان سلفی داعشی تحت رهبری جولانی شروع شد. جریان اسلامی داعشی با اتکا به حمایت بیدریغ دولت ترکیه و بعضی دولتهای عربی و سپس دولت آمریکا به عنوان دولت مرکزی به مردم رنج دیده سوریه تحمیل شد. در آغاز این پروسه کشمکش و مذاکره و چند مورد جنگ بین اداره خودمدیریتی کردستان سوریه و دولت جولانی اتفاق افتاد. بعد از چند دور مذاکرات طرفین در اوت ۲۰۲۶ انحلال و پایان حاکمیت خود مدیریتی کردستان سوریه از جانب مظلوم عبدی و پ.ی. د اعلام شد. این پدیده با تحلیلها و ارزیابیهای سیاسی مختلف روبرو شده است. بخش عمده جریانات ناسیونالیست شناخته شده ناخشنودی و اعتراض درون جنبشی و درون خانوادگی "کردایه تی" را با ترمهایی چون "خیانت" و "تسلیم طلبی" علیه تصمیم گیرندگان خود مدیریتی کردستان سوریه و شخص مظلوم عبدی اعلام کردند. از نظر من این نوع ارزیابیها و اعتراضات درست نیست و به ویژه ربطی به ارزیابی صحیح از منظر منافع کارگران و مردم و از زاویه جنبش سوسیالیستی کارگری نسبت به این رویداد ندارد. کارگران آگاه و کمونیستها بیرون از

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

بر آیند اوضاع بحرانی در ایران...

رژیم اسلامی به شرایط بحرانی کنونی در مقابل اعتراض و نارضایتی مردم پایدار نخواهد بود و بقای رژیم اسلامی را نمی تواند برای همیشه تضمین کند. جمهوری اسلامی در بحرانهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی دست و پا می زند و پاسخ آنان به مردم فقط تهدید و شاخ و شانه کشیدن است.

اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و زنان و جوانان که کوچکترین چشم اندازی برای بهبود همه جانبه زندگی خود تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی نمی بینند، ساکت نخواهند شد و نمی توانند به این همه ستم و نابرابری معترض نباشند. در شرایطی که جمهوری اسلامی از شرایط جنگی برای پیشبرد سیاستهای جنایتکارانه خود علیه مردم نهایت استفاده را می کند، اما اعتراض و اعتصاب و نارضایتی در میان کارگران در مراکز صنعتی، در میان بازنشستگان و پرستاران و دانشجویان در دانشگاه ادامه دارد و تا پایان این جنگ نابرابر میان مردم و جمهوری اسلامی ادامه خواهد داشت. اوضاع بحرانی کنونی چشم انداز خیزش و تحولات جدیدی را نوید می دهد. مردم بخصوص زنان و جوانان می خواهند دست مذهب از زندگی سیاسی و فرهنگی آنان کوتاه شود. زنان آزادی و برابری می خواهند و خواهان رفع ستمهای طبقاتی و جنسیتی هستند. جوانان آینده و کار و رفاه و امنیت می طلبند و برای آن هزاران جوان در طول خیزشها از ۹۶ به بعد جان داده و شکنجه و زندانی شده اند. اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و زن و جوان در ایران جمهوری اسلامی را نمی خواهند و خواهان پایان تبعیض و نابرابری و استثمارند و در کمین سرنگونی و جمع کردن بساط جمهوری اسلامی اند. حکومت سرمایه داری و اسلامی ایران کوچکترین مشروعیتی پیش اکثریت مردم ایران ندارد. رژیمی که چیزی جز تفنگ و گلوله به جای نان، و سرکوب و تهدید بجای رفاه و آسایش و امنیت برای مردم ندارد، وصله ناجوری بر جامعه است که باید از ریشه کنده و برانداخته شود.

۲ اکتبر ۲۰۲۶

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

کمک مالی کنید!

پایان خود مدیریتی کردستان سوریه

تجربه دیگری از بن بست جنبش ملی کرد (بخش اول)...

برخلاف ادعای غیرواقعی شاخه هایی از ناسیونالیسم کرد، رهبران حاکمیت خودمدیریتی و نیروی سازمانیافته مسلح آنها امکان ادامه مقاومت نظامی را نداشتند. خود آنها هم اذعان کرده اند، ادامه مقامات نظامی به قتل عام جعی مردم سیویل و به تخریب جدی زیر ساختهای جامعه و به هم خوردن شیرازه جامعه در کردستان سوریه منجر میشد.

به عنوان نتیجه گیری بخش اول این بحث:

روندی که بین دولت جولانی و تجربه خودمدیریتی کردستان سوریه در جریان است، حرکتی در چارچوب استراتژی شناخته شده شریک شدن در قدرت سیاسی توسط شاخه دیگری از ناسیونالیسم کرد است. رهبران تجربه اداره خود مدیریتی کردستان سوریه به عنوان طرف اصلی مسئله کرد در آنجا مدعی اند، در راستای حل مسئله ملی و تحقق خواسته هایشان با دولت مرکزی به توافق رسیده اند. لذا ما کمونیستها و آزادیخواهان کاسه داغتر از آش نیستیم. ارزیابیهای "تسلیم طلبانه و خیانت" نسبت به حرکت رهبران خود مدیریتی کردستان سوریه را درست نمیدانیم. ما طرفدار حل مسئله ملی به شکلی از اشکال که طرفین این کشمکش دیرینه به آن رضایت دهند هستیم. مشخصا اگر این روند به خطر جنگ و کشمکش نظامی پایان دهد. حقوق اولیه سیاسی و اجتماعی و شرایط طبیعی زیست و کار مردم تضمین شود، دلیلی ندارد، علیه آن بود. چون به هر درجه مسئله ملی به حاشیه رانده شود، به همان نسبت تسهیل کننده به صحنه آمدن جنبش و مبارزات واقعی و طبقاتی طبقه کارگر و مردم تحت ستم برای آزادی و رهایی کارگران و همه مردم تحت ستم خواهد بود.

در عین حال جنبش سوسیالیستی کارگری و کمونیستها شریک افق و استراتژی و سیاست و تاکتیک و روشهای فعالیتی و معادلات و معاملات جنبش بورژوا ناسیونالیسم کرد نبوده و نیستند. اگر آنچه در کردستان سوریه اتفاق افتاده، فرسنگها با منافع و خواسته ها و آرزوهای پامال شده توده وسیع کارگران و زنان و جوانان و مردم تحت ستم فاصله دارد، این نشانه بیگانگی و دوری اهداف و سیاست و کارکرد جنبش ملی کرد اتفاقاً در قالب یکی از سازمانیافته ترین و میلیتانت ترین شاخه های این جنبش است. اگر بن بستی در تجربه خودمدیریتی کردستان سوریه دیده میشود، که دیده میشود، این صرفاً بن بست پ.ی.د و ناسیونالیسم در کردستان سوریه نیست، بلکه نماد دیگری از بن بست پایه ای کلیت جنبش ملی کرد در هر چهار بخش در تاریخ صد ساله این جنبش است.

در بخش دوم به بررسی این بن بست دیرینه میپردازیم.

ادامه دارد...

اکتبر ۲۰۲۶



ما بعنوان کمونیست؛ هیچ کس، هیچ دولت، هیچ نیروی سیاسی، هیچ دستگاه مذهبی، هیچ نهاد و مرجعی را مجاز نمیدانیم که از گرفتن جان انسانها بعنوان یک "حق" استفاده کند یا حتی بطور ضمنی و تبصره ای از این "حق" برخوردار باشد. کمونیسم کارگری جنبشی برای سلب و الغای چنین حقوق نامشروعی است که بورژوازی و جنبشهای مختلف آن تاریخا برای خود قائل بوده اند. اگر باید بدوا از حقی دفاع کرد حق حیات همگانی است. اعدام علیه حق حیات انسانها و ادامه منطقی سلب حق و آزادی در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است. اعدام پاسخ جامعه بورژوائی به معضلات و مسائلی است که خود خالق آن است. اعدام مرحله ای از یک چرخه اعمال خشونت دولتی و غیر دولتی علیه شهروندان است. ما با نفس این نظام و مبانی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی، قضائی و فرهنگی آن که بر خشونت استوار است مخالفیم. ما برای برپائی جامعه ای تلاش میکنیم که حیات انسانی حرمت داشته باشد و فلسفه قانون در جامعه و در قلمرو مجازات، نه نفی حیات انسانها بلکه بازسازی و برگشت به جامعه باشد.

و بالاخره باید به نیروهای مدافع اعدام و قاتلین حرفه ای هم نگاهی انداخت تا رابطه اعدام و قدرت و تقابل با جامعه و مردم روشنتر شود؛ جمهوری اسلامی، دولت آمریکا، دولت چین، شیلی دوره پینوشه، السالوادور، آرژانتین، بیشتر دولتهای نظامی آمریکای لاتین، دولتهای اسلامی، بلوک سرمایه داری دولتی سابق، دولتهای مرتجع و سرکوبگر در آفریقا که سابقه کشتارهای جمعی در پرونده شان ثبت است، یا گروههای نظامی در اپوزیسیون مانند جریانات متفرقه اسلامی که امروز در مقابل چشم جهان سرمیبرند، گروههای نژادپرست و قومپرست، جریانات آوانتوریست و تروریست که با بمب گذاری و ترور در اسپانیا و ایرلند "عدالت" را در مورد مخالفین و مردم عادی به اجرا در میآورند! دنیای انسانی اگر واقعا میخواهد و قرار است برای آزادی عمل و آسایش و رفاه و حرمت بشریت باشد، باید این سنت قصاص متقابل را بدون استثنا پشت سر بگذارد. جامعه انسانی نیاز به اعدام ندارد. نه خوشبختی، نه آزادی و رفاه، نه حق به معنی فردی و اجتماعی با قتل مجرمین و مخالفین متحقق نمیشود. بشریت باید این دوره توحش را پشت سر بگذارد. در قرون وسطی با گیوتین میکشند امروز به اتاق گاز میفرستند، به دار میکشند، یا مانند اسلامیه در عراق و افغانستان و شمال آفریقا مثله میکنند، یا مانند گروههای قوم پرست و "نمایندگان" خود گمارده مردم اعدام صحرائی میکنند!

قلمرو خاکستری، اعدام جنایتکاران

یک توجیه عمومی اعدام، حتی در میان کسانی که صفحه ۹

"نه" به اعدام!

در سالروز ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه "مجازات" اعدام!

سیاوش دانشور

اعدام تاریخا ابزار قدرتها، چه دولتی و چه غیر دولتی، برای ارعاب و تسلیم مردم بوده است. اعدام یعنی طراحی و سازماندهی گرفتن جان فرد یا افرادی با قصد و نقشه آگاهانه و خونسردانه قبلی. گویاترین نام برای اعدام قتل عمد است. اینجا دیگر تفاوت ماهوی بین قتل عمد دولتی و غیر دولتی وجود ندارد. دولتها زیر پوشش کاذب "نماینندگی جامعه" و "اجرای عدالت و قانون" و "شرایط جنگی" و "دفاع از میهن" میکشند و نیروهای بخش خصوصی زیر پوشش "نوامیس ملی و مذهبی" و تعصبات واپسگرای ایدئولوژیک و حتی "انقلابی"! چه دولتی که از سر منافع ارتجاعی اش مخالفین را اعدام میکند، چه گروه اسلامی و تروریستی که برای انتقام اسپرش را اعدام میکند، و چه نیروئی که به اصطلاح "اعدام انقلابی" میکند، جملگی یک اقدام واحد را عملی میکنند؛ قتل عمد و نابودی کسی که در دستگاه "عدالت" دلبخواهی اینان "مجازات اعدام" دریافت کرده است! برای الغای "مجازات" اعدام باید بدوا این عدالت دلبخواهی و من درآوردی از هرسو نقد و کوبیده شود. باید این فرض را به کرسی نشاند که هیچکس، هیچ احدی، به هر دلیلی حق کشتن و گرفتن جان کسی را در مراسم شنبی که نامش اعدام است ندارد. اعدام ممنوع است! اعدام تحت هیچ شرایطی مجاز و قابل توجیه نیست!

در دفاع از حق حیات

وقتی به صحنه دنیا و میزان قتل و اعدام نگاه میکنید، میبینید برخلاف توجیهات رسمی که اعدام را "روشی برای مصونیت جامعه از قاتلین و جنایتکاران" میداند، عمده اعدامها و گرفتن آگاهانه و عامدانه جان شهروندان به دلایل دیگری صورت میگیرد. به "جرم" آزاد بودن، تن ندادن به فعال مایشائی شوونیسم مردسالار، گردن نگذاشتن به آتوریت دولتی و قدرت فائقه و یا مراجع مذهبی و عشیره ای و قومی. توجیه کلاسیک اعدام، یعنی روشی "برای مقابله با جرم و جنایت"، پوچ است. توجیه قاتلین است. واقعیات و آمار جرم و جنایت نشان میدهد که این روش و توجیه سیاسی آن شکست خورده است. آمریکا نمونه گویائی است. حتی اگر این روش از نظر آماری مطلوبیت خود را هم نشان میداد، باز هم نباید تردیدی در مخالفت با نفس "مجازات" اعدام بخود راه میدادیم. نفس وجود اعدام و توجیه قانونی و دولتی آن توسط طبقات حاکم و نفس غیر حساس بودن به کشتن عامدانه مردم از جانب هر نیروی غیر دولتی، به معنی تائید و پذیرش آگاهانه چرخه خشونت و آدمکشی در مغز استخوان مناسبات اجتماعی است. باید با اعدام علی الاصول مخالف بود، مهم نیست مجری آن دولت است یا نیروئی غیر دولتی.

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

"نه" به اعدام!

در سالروز ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه "مجازات" اعدام...

مخالف اعدامهای سیاسی هستند، اینست که اعدام جنایتکاران که مرتکب قتل‌های متعدد و شنیع شدند فرق دارد. این قابل دفاع است و جامعه را مصون میکند! در پاسخ به این نوع استدلال باید تصریح کرد که این حرفه بدوا و در مقیاس گسترده دولتی است نه غیر دولتی. عمده کسانی که در پرونده شان لیست طولیلی از آدمکشی ثبت است، در دولتها و پارلمانها و وزارتخانه ها و لویه جرگه ها و شورای نگهبان ها نشسته اند. در بیرون دولتها عده ای از هم خانواده های اینها، جریاناتی که تفاوتی آرمانی و برنامه ای و سیاسی با این دولتها ندارند، در اپوزیسیون همین حرفه را دارند که از اینطریق سهم خود را از قدرت سیاسی و امتیازات اقتصادی و استثمار کارگران طلب میکنند. کمی آنطرف تر گروههای مخفی و افرادی را داریم که با همین نام یعنی "قاتل حرفه ای" استخدام میشوند و یا سفارشی را توسط گروه ثالثی اجرا میکنند. اینها ادامه سازمانهای رسمی دولتی و شبکه قدرت و مافیاهای اقتصادی و جاسوسی اند. موردی که میماند افرادی هستند که قتل سریال انجام میدهند. در دنیای واقعی و در قیاس با آمار قتل‌های دولتی و غیر دولتی آگاهانه، این افراد در ته جدول آدمکشی قرار میگیرند. علی القاعده اینها نباید از تعادل و سلامت روانی برخوردار باشند. برای مقابله با این معضل، کار اول اینست که امنیت جامعه را در مقابل اینگونه تهدیدات بالا برد. یعنی ریشه های اجتماعی و اقتصادی جرم و جنایت را خشکانند. دوم، باید این افراد را بعنوان بیمار مداوا کرد و شانس بازگشت به یک زندگی نرمال را از آنها نگرفت. با اعدام هیچ مشکل جامعه حل نمیشود بلکه تشدید میگردد. ما اگر جامعه ای بسازیم که نیازهای مادی و معنوی شهروندان را پاسخ میدهد، و بجای روحیه حیوان گونه رقابت؛ عنصر همبستگی و تعاون و نوع دوستی را مبنای جامعه و به فرهنگ اجتماعی تبدیل کند، آنوقت جرائم و خشونت و قتل به حداقل ممکن میرسد. چون زمینه مادی و اجتماعی آن از بین رفته است. در هر جامعه ای و در هر سیستم علمی استثنا وجود دارد و ضرورتا این استثناها قابل تعمیم به روندها و اصول بنیادی نیستند. اگر در جمهوری سوسیالیستی فردا عده ای از اینگونه افراد داشتیم تلاش میکنیم با استفاده از آخرین دستاوردها و متدهای علمی راه بازگشت به زندگی متعارف و مفید بودن بعنوان یک عنصر اجتماعی را باز نگهداریم. تجارب دنیای امروز، حتی در چهارچوب سرمایه داری که اساس تبعیض و نابرابری و کار مزدی و زمینه جنایت و قساوت را دست نمیزند، نشان میدهد که اعدام پاسخ هیچ مشکلی نیست. فقط روحیه انتقام و "خون در مقابل خون" قرون وسطی را زنده نگه میدارد و بازتولید میکند. اعدام باید فوراً و بدون هیچ تبصره ای لغو گردد!

حبس ابد، برخورد با اسرا

الغای "مجازات" اعدام برای یک جامعه آزاد کافی نیست. همراه با لغو

"مجازات" اعدام، حبس ابد به معنی رایج آن در کشورهایمانند ایران باید لغو شود. نگهداشتن یک فرد یا تعدادی مجرم و جنایتکار برای تمام عمر پشت میله های زندان، مدالی به سینه عدالت در یک جامعه آزاد نمیزند. حبس ابد تا اعدام فاصله ای ندارد. حکومت کارگری باید حبس ابد را هم لغو کند.

در مورد برخورد با اسرا، جنبش آزادیخواهی و سوسیالیستی باید پرنسیپ هایش روشن و اعلام شده باشد. جنگ قانون خودش را دارد. در یک جنگ ممکن است از طرفین کشته شود. اما وقتی کسی در جنگ اسیر میشود، کشتن اسیر یعنی اعدام. اگر کسی و نیروی نمیتواند اسیر طرف مقابل را نگهدارد نباید اسیر کند و اگر اسیر میکند حق شکنجه و آزار جسمی و روانی و اعدام را ندارد. هیچ تبصره ای مانند "دوره جنگ و شرایط متفاوت" قابل قبول نیست. با اسیر در بدترین حالت باید طبق قوانین بین المللی اسرای جنگی رفتار کرد. امروز مردم هنوز در حال جنگ با جمهوری اسلامی اند. روشن است این جدال به احتمال زیاد اشکال متنوعی بخود میپذیرد. اما این یک جنگ است و فرق هست با وقتی که یک نیروی درگیر کسی را اسیر میکند. ما مجاز نیستیم وقتی از طرف مقابل کسی را به اسارت درمیآوریم با او هر رفتاری از جمله تعرض فیزیکی کنیم و یا به فوران احساسات در مقابل اصولمان مجال بروز دهیم. ما با اسرا طبق قوانین بین المللی اسرای جنگی رفتار خواهیم کرد. حکومت کارگری مخالف "مجازات" اعدام و هر نوع مجازاتی است که به جسم افراد تعرض میکند. ما همراه با نفی اعدام و حبس ابد، هر نوع شکنجه و آزار بدنی را ممنوع اعلام میکنیم. ما کشتن اسرای جنگی را غیرقابل توجیه میدانیم و چنین عملی را اجرای "مجازات" اعدام میدانیم.

برخورد با سران رژیم اسلامی

چندین سال پیش در بیانیه یک جریان مائویستی، که مدعی تشکیل "گروههای ضربت" در داخل کشور بود، نوشته بود که مردم ایران چوبه های دار را آماده کرده اند! تمام آخوندها را با عمامه هایشان اعدام انقلابی میکنند! منشا این نفرت کجاست؟ تفاوت اینها با خود رژیم اسلامی چیست؟ میدانم یکی مائویست است و یکی مسلمان، اما روش برخوردشان یکی است. "عدالت" در قاموس شان یکی است و به اعدام ختم میشود. باید خوشحال باشیم که چنین افکار مریضی جائی در یک قصبچه هم ندارد تا چه رسد به جامعه. تردیدی نیست که سران جمهوری اسلامی میلیونها شاکی خصوصی دارند. کسانی که عزیزانشان توسط اینها اعدام شدند و حتی آدرس قبرشان را هم نمیدانند کم نیستند. با این موضوع چگونه باید برخورد کرد؟ پاسخ این مردم زخم دیده را چگونه باید داد؟

من یکی از این مردم هستم. من هم شاکی خصوصی سران رژیم و افراد معینی هستم. من هم بهترین دوستان و همزمان و عزیزانم را جمهوری اسلامی در مسجد و حسینیه زندان و میدان تیر اعدام کرده است. بحث الغای "مجازات" اعدام نه بحث بخشش سران رژیم یا

"نه" به اعدام!

در سالروز ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه "مجازات" اعدام...

پسوی آینده آزاد

ما مخالفین مجازات اعدام تاریخ نویی را آغاز خواهیم کرد! ما چوبه های دار و تکنولوژی "مدرن" قتل و شکنجه را بعنوان ابزار توحش بورژوازی علیه مردم به موزه منتقل میکنیم! عکسهای جانین و سابقه جنایت شان را در آلبومها گرد می آوریم و در تاریخ ثبت میکنیم که زمانی این دولتها و این سیاستمداران با این دستگاهها آدم میکشتند! باشکوه ترین همبستگی معنوی جامعه را با قربانیان و بازماندگان شان بنمایش خواهیم گذاشت! اعلام میکنیم که جامعه بشری و آزاد ما عمیقا درک میکند که درد از دست دادن برادر، خواهر، فرزند، همسر، معشوقه، پدر، مادر، یا هر عزیز دیگری تا چه حد سخت و فراموش نشدنی است! اما ما میخواهیم این پرونده و این تاریخ خونین را ببندیم! ما میخواهیم از این دوران وحشت عبور کنیم! باید از این دور تسلسل باطل جنایت و کشتار و انتقام و خونخواهی عبور کرد! باید آینده را ساخت! آینده ای خوشبخت و بدور از معیارهای "عدالتخواهی" قرون وسطی و بورژوازی! اعلام میکنیم جامعه به قربانیان و بازماندگان شان با دیده احترام و همبستگی نگاه میکند و هدفش را نه "خونخواهی و قصاص" بلکه تلاش برای ممانعت از تکرار چنین فجایی در آینده از طرق نابود ساختن و ریشه کن کردن زمینه های جرم و جنایت قرار داده است! اعلام میکنیم مردم ایران با پرچم لغو "مجازات" اعدام بعد از پیروزی بر رژیم جنایتکار اسلامی، قلب و دوستی میلیاردها مردم شریف جهان را با خود خواهند داشت! ما با اعلام لغو "مجازات" اعدام نقطه پایانی به چرخه خشونت و تنفر میگذاریم! اعلام میکنیم همراه با سقوط دولت بورژواها و درهم کوبیده شدن ماشین سرکوب شان، همراه با خلع ید سیاسی و اقتصادی از طبقه حاکم، قوانین کهنه منتج از فرهنگ و باور آنها از جمله اعدام منسوخ میشود!

در مناسبت ۱۰ اکتبر

جنبش آزادی و برابری جنبشی برای ساختن آینده، جنبشی برای بهبود هر روزه زندگی توده های میلیونی کارگران و مردم، جنبشی برای تغییر رادیکال و ریشه ای جهان است. ما باید آینده را بنا کنیم و در این مسیر و در چهارچوب نظام موجود بیشترین پیشرویها را کسب کنیم. ۱۰ اکتبر روزی است که علیه اعدام و این سنت شنیع در سطح جهان بشریت فریاد میزند. به این کمپین بپیوندید و هر جا که هستید فریاد "اعدام نه" را رساتر کنید! در اینروز همراه با مخالفت اصولی و انسانی با "مجازات" اعدام و خواست لغو اعدام و تعهد دولتها به آن، جمهوری اسلامی را بعنوان رژیم صد هزار اعدام به دنیا معرفی کنید! در اینروز خواهان لغو فوری اعدامها در ایران، لغو فوری احکام اعدام صادر شده، و آزادی بیقید و شرط کلیه زندانیان سیاسی شوید!

اولین بار در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۷ منتشر شد.

هر جنایتکاری است، نه بحث سازش با آنها، و نه بحث پایان مقابله و جنگ با سرمایه و حکومت مرتجع اسلامی. خیر، این رژیم باید توسط نیروی مردم و انقلاب کارگری سرنگون شود. این رژیم تلاش میکند سرپا بماند و برای اینکار تا روز آخر دست به جنایت میزند. تردیدی نیست که باید با قدرت در جنگ با جمهوری اسلامی پیروز شد. نه فقط باید رژیم اسلامی را بعنوان یک رژیم سرکوبگر و بانی قتل عام و کشتار جمعی شهروندان و زندانیان سیاسی سرنگون کرد، بلکه باید سران حکومت و دست اندرکاران جنایت را در یک دادگاه علنی در مقابل چشم دنیا محاکمه کرد. اینان دادگاهی و مجازات خواهند شد نه بخاطر عقایدشان بلکه دقیقا بخاطر قتل مردم بیگناه، بخاطر جنایت جنگی و جنایت علیه مردم سیویل. در این دادگاهها که باید گوشه ای از عدالت فردای سوسیالیستی و کارگری را بنمایش بگذارد، شاکیان فرصت کافی برای اقامه دعوی خواهند داشت و متقابلا باید متهمین پرده از جنایات شان بردارند. جامعه باید حقیقت را بداند تا بتواند از آن عبور کند. هدف نه محاکمه و به روی دار فرستادن قاتلین، بلکه عبور جامعه از یک دوران وحشت و بستن آن و باز کردن فصل جدیدی از مناسبات اجتماعی و حقوقی و سیاسی در جامعه است.

حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک دولت آزاد و پیشرو، مبنای فلسفه قانون و امر قضا را به بازماندگان قربانیان و احساسات احتمالی انتقامجویانه واگذار نمیکند. چون در چنین صورتی، یعنی قضاوت و اجرای "عدالت" براساس عواطف و زخمهای قربانیان، راه دیگری جز انتقام و تداوم دور جدیدی از آدمکشی نضج نمیگیرد. اتفاقا در میان همین کسانی که عزیزانشان را جمهوری اسلامی اعدام کرده است پرچم لغو اعدام برافراشته تر است. زندانیان سیاسی سابق، خانواده های اعدای ها، اپوزیسیون پیشرو و کمونیست کارگری، و هر کسی که با زندان سیاسی و شکنجه و اعدام فی النفسه مخالف است، خواهان لغو "مجازات" اعدام هستند. عدالت باید اجرا شود و اجرای عدالت تنها زمانی ممکن است که فردا کسی به هیچ دلیلی اعدام نشود. عدالت، اعدام زندگان بخاطر عزیزان از دست رفته نیست. اسم این انتقام است. عدالت در اینمورد مشخص یعنی برسمیت شناسی حق مجرمین و جانبداری مادی و معنوی جامعه از بازماندگان قربانیان و کشف و ثبت حقیقت است. قاتلین قطعا باید مجازات شوند اما این مجازات اعدام نیست. اگر اعدام و قتل عزیزان ما بد است، تراژدی است، قابل فراموشی نیست، اعدام قاتل نیز توجیه اخلاقی و سیاسی و قضائی محکمه پسند و آزادیخواهانه ای ندارد. فکر میکنم روزی که ما در گوشه گوشه ایران به یاد عزیزانمان بیانیه های پرشور در نفی اعدام و اختناق و زندان میخوانیم، روزی که در مراسمهای پرشکوه گرامیداشت زندانیان و قربانیان رژیم اسلامی اعلام میکنیم؛ حکومت کارگری مجازات اعدام را لغو میکند و از این تاریخ هیچ کسی بخاطر ابراز عقایدش مورد

اعدام مجازات نیست، قتل عمد دولتی است!



جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی 'استراتژی'؛ در پاسخ به محمود قزوینی

علی جوادی

بگویم: اصرار بر ادامه مبارزه برای سرنگونی در شرایط جنگ. اگر بر سر مخالفت با جنگ اختلافی نیست، مسئله کجاست؟ پاسخ در نتیجه سیاسی تر اوست: در دوره جنگ، سرنگونی باید از سیاست فوری کنار برود. پس اختلاف ما بر سر جنگ نیست. بر سر این است که سرنگونی طلبی در زمان جنگ ادامه پیدا کند یا معلق شود. حتی پرسش ظاهراً فنی سرباز کنار لانچر هم، همان طور که خواهیم دید، شکل فشرده همین اختلاف است.

پرسش اصلی این است: آیا در بحبوحه جنگ باید مبارزه بر سر قدرت را به بعد موکول کرد، یا درست در همین شرایط در عین تأکید بر خواست پایان فوری جنگ، لحظه ای از مبارزه برای سرنگونی رژیم دست نکشید؟ هر جنبش طبقاتی که در لحظه بحران سیاست مستقل طبقاتی خودش را کنار بگذارد، سیاست طبقه دیگری را اجرا خواهد کرد. در سیاست خلأ وجود ندارد. جایی که کارگر عقب می‌نشیند، دولت و طبقه حاکمه جلو می‌آید. و حاکمیت سیاسی هرگز صندلی‌ای را که یک بار اشغال کرده، داوطلبانه خالی نکرده است.

آتش بس فاصله میان دو جنگ است

قطع جنگ یعنی همین حالا بمباران، موشک پرانی و کشتار متوقف شود. این خواستی فوری است و به هیچ شرطی وابسته نیست. ما نه یک روز ادامه جنگ می‌خواهیم، نه یک بمب بیشتر و نه یک قربانی بیشتر.

اما صلح چیز دیگری است. شلیک را می‌شود متوقف کرد و همه شرایطی که جنگ بعدی را می‌سازد سر جایش بماند. آتش بس فقط فاصله‌ای است میان دو جنگ، مگر اینکه نیروی پیدا شود که خود آن فاصله را عوض کند. صلحی که همان دولت‌های جنگ افروز امضا کنند، چیزی نیست جز جنگ که به نفس تازه کردن مشغول است. سرمایه در زمان "صلح" برای جنگ تولید می‌کند و در جنگ برای "صلح" می‌کشد، و در هر دو حالت حسابش را از جیب کارگر می‌پردازد.

اما صلح پایدار در خاورمیانه بدون حل عادلانه مسئله فلسطین و به رسمیت شناختن حق مردم فلسطین برای داشتن کشوری مستقل و متساوی الحقوق قابل تصور نیست. صلح پایدار همچنین یعنی عقب راندن میلیتاریسم و راست افراطی در اسرائیل و رها شدن مردم منطقه از شر حکومت‌های اسلامی و اسلام سیاسی. جنگ دو اردوگاه ارتجاعی دارد و مردم قرار نیست زائده هیچ کدام باشند. در یک سو جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی ایستاده‌اند، در سوی دیگر دولت اسرائیل، میلیتاریسم منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ. این دو اردوگاه در همه چیز

محمود قزوینی، رفیق دیرینه و گرمی ام، در نقد مناظره من با شقایق نوروزی از استراتژی سیاسی تا تکلیف سربازی که کنار لانچر ایستاده را به هم دوخته است. زیر این مسائل پراکنده یک اختلاف جدی هست. تز او این است که در دوره جنگ، سرنگونی جمهوری اسلامی در "استراتژی" بماند و از "تاکتیک" و سیاست روز کنار برود. این نوشته نشان می‌دهد که این جدایی غیر کمونیستی است و سابقه‌ای تلخ در تاریخ سوسیالیسم دارد: "صلح داخلی" در زمان جنگ همان چیزی بود که انترناسیونال دوم را در ۱۹۱۴ به خاک سپرد. قطع جنگ خواستی فوری و بی‌قید و شرط است، اما با صلح یکی نیست. جمهوری اسلامی خودش یک طرف این جنگ ارتجاعی است و حکومتی که خود جنگ را "نعمت" خوانده، از توقف مبارزه برای سرنگونی‌اش بیش از هر نیروی دیگری سود می‌برد. از نظر مارکسی جنگ پدیده‌ای جدا از مبارزه طبقاتی نیست، بلکه ادامه آن است در شکلی حادث و عریان‌تر. افق "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" آرزوی ادامه جنگ نیست، معنایش استقلال سیاسی طبقه کارگر است. همین استقلال است که به پرسش سرباز کنار لانچر پاسخ می‌دهد و از خطر سناریوی سپاه نه عقب نشینی، بلکه سازماندهی سریع‌تر قدرت مردم را نتیجه می‌گیرد. جنگ را باید متوقف کرد، اما مبارزه طبقاتی را نه!

در سیاست خلأ وجود ندارد

من مخالفت با جنگ را تازه امروز شروع نکرده‌ام. سال‌هاست در صدها مناظره و ده‌ها نوشته علیه جنگ، نظامی‌گری، حمله نظامی و تحریم حرف زده‌ام. این مخالفت نه تازه است و نه تبصره‌ای تاکتیکی در حاشیه سیاست کمونیسم کارگری!

ولی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی هم با صدای اولین انفجار متوقف نمی‌شود. ما همیشه همزمان علیه جنگ و علیه این حکومت جنگیده‌ایم. افق ما این بوده و هست که جامعه با نیروی خود مردم و از راه یک تحول انقلابی و اجتماعی از شر جمهوری اسلامی رها شود. پس از همین ابتدا دو حکم را کنار هم بگذاریم: جنگ باید فوراً متوقف شود، و مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و یک انقلاب اجتماعی نباید حتی یک روز متوقف شود. این دو با هم تناقض ندارند و جای همدیگر را هم نمی‌گیرند. کسی که میان این دو یکی را انتخاب می‌کند، در واقع هر دو را از دست داده است: نه جنگ را متوقف می‌کند و نه حکومت را.

با این حساب، عجیب است که چیزی که محمود قزوینی را برآشفته افق سیاست لنینی "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" است. دقیق‌تر

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی "استراتژی"؛ در پاسخ به

محمود قزوینی...

با هم دشمن اند جز در یک چیز: هر دو می خواهند مردم فقط یکی از آن دو را ببینند.

منصور حکمت در تزه‌های بعد از ۱۱ سپتامبر بر همین نکته تاکید داشت. جنبش مردمی را نباید به برگرداندن "آرامش" و دفاع از وضع موجود و یا اعاده اوضاع قبل از جنگ تقلیل داد. این جنبش باید افقی برای از میان بردن شرایطی داشته باشد که جنگ و تروریسم را می‌سازد. مساله فلسطین، اسلام سیاسی، حکومت‌های اسلامی و میلیتاریسم غرب برای او اجزای یک سیاست فعال برای تغییر بودند، نه موضوع‌هایی که باید یکی یکی و به نوبت سراغشان رفت.

نتیجه‌ای که محمود قزوینی متاسفانه می‌گیرد درست نقطه مقابل این است. او پیشنهاد می‌کند در تظاهرات خارج کشور "به جای نه به جمهوری اسلامی و شعار سرنگونی" شعار "حمایت از مبارزات مردم ایران" مطرح شود. سوال من ساده است: چرا درست وقتی جمهوری اسلامی خودش یکی از طرف‌های جنگ است، باید خواست سرنگونی آن از سیاست ضد جنگ حذف شود؟ ضد جنگ بودن ما نمی‌تواند به سیاست حفظ وضع موجود تبدیل شود. نیروی انقلابی ضد جنگی که با یکی از طرف‌های جنگ کاری ندارد، نیمی از جنگ را از پیش پذیرفته است. افق ما این‌هاست: قطع جنگ، پایان تحریم، سرنگونی جمهوری اسلامی در پس یک انقلاب کارگری.

در زمان جنگ سیاست سرنگونی رژیم به مرخصی نمی‌رود

تز محمود قزوینی روشن است: "استراتژی سرنگونی برای کمونیست‌ها در روزهای جنگ تغییر نمی‌کند، اما عمل فوری سرنگونی یعنی تاکتیک سرنگونی چرا." هسته اختلاف ما همین‌جاست.

ترجمه سیاسی این تز این است: سرنگونی در برنامه بماند و از عمل روزانه بیرون برود. یعنی آن را تا آخر جنگ در کشوی "استراتژی" بگذاریم و بعد از آتش‌بس بیرونش بیاوریم و گردش را بگیریم. ولی سرنگونی‌ای که فقط در برنامه زنده است و در سیاست روز غایب، دیگر استراتژی نیست، یادگاری است. و یادگاری‌ها جایشان در موزه است، نه در میدان.

استراتژی چیزی نیست که در کنار تاکتیک‌ها وجود داشته باشد. استراتژی چیزی نیست جز مجموع تاکتیک‌هایی که در یک جهت حرکت می‌کنند. استراتژی‌ای که هیچ تاکتیکی از آن بیرون نمی‌آید، نقشه‌ای است برای سفری که هرگز آغاز نمی‌شود. تز "استراتژی

بماند، تاکتیک برود" در واقع می‌گوید: هدف را نگه داریم و راه رسیدن به آن را تعطیل کنیم. اما هدفی که هیچ راهی به آن نمی‌رسد، دیگر هدف نیست، آرزوست. و بورژوازی هیچ وقت از آرزوی کارگران نترسیده است، از سازمان و مبارزه شان ترسیده است.

شرایط جنگ می‌تواند تاکتیک‌ها، شکل‌های سازماندهی و اولویت‌های عملی را عوض کند. ممکن است امروز اعتصاب سیاسی عملی نباشد و فردا باشد. ممکن است جایی تظاهرات خیابانی ممکن نباشد و جای دیگر کمیته محله ضروری باشد. این تغییر اشکال مبارزه است، نه تعلیق مبارزه. اما برنامه کمونیستی برای تصرف قدرت سیاسی را به مرخصی نمی‌فرستد. اگر قرار باشد با شروع هر جنگی سرنگونی را بایگانی کنیم، حکومت‌ها راه ساده‌ای برای ماندن پیدا کرده‌اند: کافی است جامعه را همیشه در وضعیت جنگی نگه دارند. حکومتی که بقایش در بحران است، به ساده‌ترین شکل با بحران دائمی خودش را حفظ می‌کند.

حکومتی که جنگ را "نعمت" خواند

و این برای جمهوری اسلامی یک فرض نظری نیست، تجربه زیسته آن است. این حکومت در جنگ هشت ساله ارتجاعی ایران و عراق بزرگ شد. جنگ را "نعمت" خواند و راست هم می‌گفت: برای او نعمت بود. در سایه همان جنگ شوراهای کارگری را برجید، کردستان را به خون کشید، مخالفان را دسته دسته اعدام کرد و هر صدای مخالفی را به "ستون پنجم دشمن" بدل ساخت. جنگ برای این حکومت دوره فترت نبود، دوره تاسیس بود. و وقتی سرانجام جام زهر را سر کشید، در همان تابستان زندان‌ها را با قتل عام از زندانی خالی کرد. پایان جنگ برای مردم آغاز آرامش نبود، آغاز تصفیه حساب بود.

حکومتی که با جنگ متولد شده، در جنگ به خانه برمی‌گردد. سیاستی که امروز می‌گوید در زمان جنگ از سرنگونی حرف نزنیم، به چنین حکومتی همان هوایی را هدیه می‌دهد که در آن نفس می‌کشد. کسی که در شرایط جنگ مبارزه با جمهوری اسلامی را متوقف کند، شاید نداند، اما درست به همان ساعتی تنظیم شده است که حکومت می‌خواهد. سوال این نیست که جمهوری اسلامی از جنگ چه می‌خواهد؛ سوال این است که چرا بخشی از مخالفانش حاضرند درست همان را به او بدهند.

انقلاب از ویرانه نمی‌روید، از سازمان و رهبری کمونیستی می‌روید

در نقد محمود قزوینی، شعار "تبدیل جنگ به جنگ داخلی" طوری تصویر شده که انگار ما ادامه جنگ را می‌خواهیم تا فرصتی برای انقلاب پیش بیاید. این برداشت کمیک و نادرست است. خواست فوری ما روشن است: جنگ باید بی‌درنگ متوقف شود. انقلاب از ویرانه نمی‌روید، از سازمان می‌روید. کسی که جنگ را فرصت می‌داند، نه مارکسیست است و نه انقلابی، فقط قمار باز است. و در این عرصه قمارباز با پول خودش بازی نمی‌کند، با جان مردم بازی می‌کند.

اما سیاست کمونیستی باید به پرسش بعدی هم جواب بدهد. اگر جنگ متوقف نشد چه؟ اگر حکومت‌ها آن را ادامه دادند و جامعه را به بحرانی

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی 'استراتژی'؛ در پاسخ به

محمود قزوینی...

عمیق‌تر کشاندند چه؟ آیا کمونیست‌ها باید مبارزه بر سر قدرت را تا روز آتش بس تعطیل کنند؟ پاسخ ما کمونیست‌ها مطلقاً منفی است. سیاستی که فقط برای حالت مطلوب خودش جواب دارد، سیاست نیست، دعاست.

جدال ما با جمهوری اسلامی با این جنگ شروع نشده است. در همان آغاز شکل‌گیری این حکومت در کردستان جنگیده‌ایم. علیه سرکوب، اعدام، بی‌حقوقی زن، فقر و استثمار و علیه کل ماشین اسلام سیاسی جنگیده‌ایم. جدالی که با جنگ خارجی شروع نشده، با جنگ خارجی هم متوقف نمی‌شود. تا وقتی قدرتی که این جدال را ساخته سر جایش است، این جدال هم ادامه دارد.

"تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی" به این معنا ادامه منطقی استقلال طبقاتی و اعلام جنگ تاکتونی ما علیه رژیم اسلامی است. برای جنبش ما، مبارزه علیه جنگ به مبارزه علیه قدرت حاکم گره خورده است. و اگر شرایط اجازه داد، بحران جنگی به بحران قدرت سیاسی تبدیل می‌شود. این یک افق سیاسی است، نه نسخه‌ای مکانیکی برای هر ساعت جنگ. حاکمان جنگ را میان خودشان شروع می‌کنند و مردم، اگر سازمان و رهبری کمونیستی داشته باشند، آن را میان خود و حاکمان تمام می‌کنند.

پس این همه برآشفتگی برای چیست؟ آیا مسئله مخالفت با جنگ است، یا مشکل از جایی شروع می‌شود که مخالفت با جنگ به سرنگونی حکومت و قدرت مستقل مردم وصل می‌شود؟ آنچه باید نگران‌کننده باشد این سیاست نیست. سیاستی است که در لحظه جنگ، مبارزه دیرینه مردم با حکومت را معلق می‌کند.

سوسیالیست‌هایی که تا پایان جنگ سوسیالیست نبودند

یک قیاس تاریخی، با کمی طنز، مطلب را روشن‌تر می‌کند. فرض کنید منتقدی منشویک به لنین می‌گفت: "رفیق! کشور در جنگ است. چرا سربازها و ملوان‌ها را سازمان می‌دهی؟ چرا شوراها را تقویت می‌کنی؟ اول جنگ را تمام کنیم، بعداً درباره تصرف قدرت حرف می‌زنیم." لابد از این سیاست لنین هم "دود از کله" بعضی‌ها بلند می‌شد.

اما طنز را که کنار بگذاریم، این گفت و گو واقعاً اتفاق افتاده است و پایانش هم معلوم است. در اوت ۱۹۱۴ بزرگ‌ترین احزاب سوسیالیستی اروپا دقیقاً با همین استدلال به جنگ رأی دادند: اکنون میهن در خطر است، مبارزه طبقاتی بماند برای بعد از جنگ. نامش را

گذاشتند "صلح داخلی". نتیجه‌اش این بود که کارگران آلمانی و فرانسوی به جای اینکه با بورژوازی خودشان و جنگ امپریالیستی بجنگند، در سنگرهای مقابل یکدیگر را کشتند. انترناسیونال دوم در همان روز مرد که برخی از سوسیالیست‌ها (سوسیال شونیست‌ها) تصمیم گرفتند تا پایان جنگ سوسیالیست نباشند. ضعف انترناسیونال دوم این نبود که برنامه نداشت. برنامه را داشت و همانطور که محمود قزوینی تجویز میکند در کشوی "استراتژی" گذاشته بود. ضعفش این بود که درست در لحظه‌ای که استراتژی معنا پیدا می‌کرد، آن را تعلیق کرد. برنامه‌ای که در روز آزمون کنار گذاشته شود، در روزهای عادی هم چیزی جز تزئین نبوده است.

تنها جریانی که از این آزمون سریلند بیرون آمد، همانی بود که گفت جنگ دولت‌ها را باید به جنگ طبقات تبدیل کرد. در ۱۹۱۷، وقتی دولت موقت جنگ را ادامه داد، بلشویک‌ها مسئله تصرف قدرت سیاسی را کنار نگذاشتند. حمایت از دولت موقت را رد کردند و تمام قدرت به شوراها کارگران و سربازان را در دوره‌ای در مرکز سیاست قرار دادند. شوراها دقیقاً در دل بحران جنگ به مرکز سیاست انقلابی تبدیل شدند، و اتفاقاً بلشویک‌ها بودند که سرانجام جنگ را برای مردم روسیه تمام کردند، نه مذاکرات دولت موقت.

درس این تاریخ روشن است: در زمان جنگ، آن که مبارزه و جنگ طبقاتی را معلق کرد، نه جنگ را متوقف کرد و نه جنبش طبقاتی را حفظ کرد. آن که مبارزه را ادامه داد، هم جنگ را تمام کرد و هم قدرت را گرفت. تاریخ این گفت و گو را یک بار به شکل تراژدی دیده است. لازم نیست دوباره و به شکل نسخه‌ای ضعیف‌تر تکرارش کنیم. بحث من تقلید از ۱۹۱۷ نیست، اما درس سیاسی آن روشن است: جنگ مبارزه برای قدرت سیاسی را تعطیل نمی‌کند، آن را به مرحله دیگری می‌رساند.

فردا؛ تنها روزی که همه حکومت‌ها به مردم "آزادی" داده‌اند

یکی از ستون‌های خط چپ "محور مقاومت" همین تقدم بندی است: الان جنگ است، دشمن خارجی مسئله اصلی است، حساب با حکومت بماند برای بعد.

لازم نیست کسی مدافع جمهوری اسلامی باشد تا در عمل به همین تقدم بندی برسد. من بی‌تردید محمود قزوینی را مدافع "محور مقاومت" نمی‌دانم. بحث من درباره نتیجه سیاسی تر ایشان، مستقل از نیت اوست. او از جای دیگری شروع می‌کند، اما به همان‌جا می‌رسد. در سیاست، مقصد مهم‌تر از نیت مبدأ است. راه‌ها را با نیت مسافران قضاوت نمی‌کنند، با جایی که به آن می‌رسند. سیاست محور مقاومت دقیقاً در همین فضا نفس می‌کشد: "امروز دشمن خارجی؛ فردا حساب مردم با حکومت".

اما حکومت‌ها عاشق همین "فردا" هستند: آزادی برای فردا، سرنگونی برای فردا، حساب کشتی برای فردا. فردا تنها روزی است که همه حکومت‌های جهان در آن به مردم وعده پوشالی "آزادی" داده‌اند. و فردایی که حکومت‌ها وعده می‌دهند هیچ‌وقت نمی‌رسد،

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی "استراتژی"؛ در پاسخ به

محمود قزوینی...

چون آنها هر روز امروز تازه‌ای می‌سازند. سیاستی که امروز را به دشمن خارجی و فردا را به حکومت خودی می‌سپارد، خواسته یا ناخواسته برای حکومت امروز وقت می‌خرد. کمونیسم کارگری این مرحله بندی را رد می‌کند، چون می‌داند هر مرحله بندی‌ای که مردم را به صبر دعوت می‌کند، در واقع مردم را به سکوت دعوت می‌کند. و طبقه حاکم از سکوت مردم چیزی جز رضایت نمی‌شنود.

دولتی که در زمان صلح با مردمش می‌جنگد، در زمان جنگ با آنها صلح نمی‌کند

از نظر ما، جنگ حادثه‌ای نیست که از بیرون بر جامعه‌ای فاقد مبارزه طبقاتی فرود آمده باشد. جنگ ادامه سیاست طبقات حاکم است با ابزارهای دیگر. همان دولتی که امروز موشک شلیک می‌کند، دیروز اعتصاب کارگر را سرکوب کرده است. همان حکومتی که امروز از "دفاع از کشور" حرف می‌زند، زنان را سرکوب کرده و مردم را از حق سازمان یابی محروم کرده است. دولتی که در صلح با مردم خودش می‌جنگد، در جنگ با مردم خودش صلح نمی‌کند. فقط جبهه را عوض می‌کند.

"کشور" که در جنگ قرار است از آن دفاع شود، چیست؟ کارخانه‌ای که کارگر در آن استثمار می‌شود، زندانی که مخالف در آن می‌پوسد، خیابانی که زن در آن به جرم مویش دستگیر می‌شود. "میهن" در دهان هیأت حاکمه نام دیگری است برای همان مناسبات و حاکمیت طبقه ای که جنگ قرار است حفظشان کند. آنچه را که طبقه حاکم "دفاع از میهن" می‌نامد، از نزدیک که نگاه کنی، دفاع از طبقه خودش است با هزینه مردم. کارگر در این کشور مالک هیچ چیز نیست جز نیروی کارش، و در جنگ از او می‌خواهند همان یک چیز را هم برای دفاع از مالکیت طبقه حاکمه بدهد.

جنگ این مناسبات را از بین نمی‌برد، آنها را فشرده‌تر و عریان‌تر می‌کند. دولت‌ها از جنگ استفاده می‌کنند تا نظامی‌گری را گسترش دهند، سرکوب را شدیدتر کنند و تضاد طبقاتی را در پرده ناسیونالیسم حل کنند. "میهن در خطر است" بارها ابزاری بوده تا کارگر فراموش کند قدرت دست کدام طبقه است. جنگ برای بورژوازی اغلب همان معجزه‌ای است که قرار است تضاد طبقاتی را زیر پرچم ملی دفن کند. اما تضاد طبقاتی را می‌شود دفن کرد، نمی‌شود کشت. مبارزه طبقاتی زیر "پرچم ملی" هم زنده است و همان‌جا نفس می‌کشد. سیاست کمونیستی در قبال جنگ برای این است که این "معجزه" اتفاق نیفتد.

اگر طبقه کارگر با هر شلیک توپ مبارزه بر سر قدرت را متوقف کند، دولت‌ها ارزان‌ترین راه تعطیل کردن مبارزه طبقاتی را پیدا کرده‌اند: کافی است یک توپ شلیک کنند. و بورژوازی هیچ‌وقت در شلیک کردن خسیس نبوده است.

مسئولیت آتش نشانی به دست آتش افروز

محمود قزوینی می‌نویسد: "خطاب به رژیم باید گفته شود بروید جنگ را تمام کنید، پوئن می‌دهید و یا پوئن می‌گیرید"... و ما قاطعانه اعلام می‌کنیم که مشاور رژیم اسلامی نیستیم که برایش نسخه سیاست خارجی بنویسیم. حال اگر حکومت تشخیص داد بقایش در ادامه جنگ است چه؟ مگر خود رژیم یک پای این جنگ ارتجاعی نیست؟ سپردن خاموش کردن آتش به کسی که آن را روشن کرده، سپردن مسئولیت آتش نشانی به آتش افروز است. و آتش افروز، هر قدر هم که به او التماس کنی، آتش را فقط وقتی خاموش می‌کند که دیگر گرمش نکند.

ما خواست قطع جنگ را مطرح می‌کنیم و برای تحمیل آن می‌جنگیم. همزمان نیروی اجتماعی را سازمان می‌دهیم که بتواند پایان جنگ را تحمیل کند و در همان حال برای کنار زدن حکومت مبارزه کند. خواست را به حکومت نمی‌گویند، به حکومت تحمیل می‌کنند. تفاوت گروه فشار با نیروی انقلابی همین‌جاست: گروه فشار از حکومت می‌خواهد که کاری بکند، نیروی انقلابی کاری می‌کند که حکومت ناچار شود. کمونیستی که در لحظه بحران فقط "توصیه" می‌کند، خیلی زود از نیروی تغییر به هیئت مشاوران تنزل پیدا می‌کند. و هیئت مشاوران، هر قدر هم که انتقادی باشد، در نهایت در اتاق حاشیه حکومت نشست است، نه در صف اعتراضی مردم سرنگونی طلب. حکومت‌ها بعضاً منتقد را تحمل می‌کنند، مشاور را استخدام می‌کنند و فقط از یک چیز می‌ترسند: نیروی که نه نقد می‌کند و نه مشورت می‌دهد، بلکه جایشان را می‌گیرد.

سریاز کنار لانچر؛ مسئله فنی نیست، سیاسی است

همین منطق مشاوره، در پایین‌ترین پله ماشین جنگی هم تکرار می‌شود. محمود قزوینی به پاسخ من درباره سریازی که کنار لانچر موشکی ایستاده ایراد گرفته است. پرسش این بود که سریازی که در ماشین نظامی جمهوری اسلامی قرار گرفته، در شرایط جنگ چه باید بکند. پاسخ من این بود که مسئله فقط ترک یک وسیله نظامی نیست. مسئله جدا شدن از سیاست جنگی حکومت، متشکل شدن، پیوستن به مردم و سازمان دادن نیروی مستقل اجتماعی است. اعتراض او از همان منطق کلی نقدش می‌آید: چرا در بحبوحه جنگ پای سازماندهی سریازان و مبارزه با حکومت را وسط می‌کشید؟

پاسخ کمونیستی به این پرسش هیچ نگوئیم و یا دستورالعمل فنی برای سریاز پای لانچر نیست. پرسش سیاسی است: سریاز باید ابزار بی‌اختیار سیاست جنگی دولت بماند، یا می‌تواند از این نقش جدا شود؟ ارتش هیچ دولتی از جنس دیگری ساخته نشده است. ارتش، مردم‌اند در لباس دولت، دستجات اجیر شده‌اند. سریازی که از خانواده‌های

قطع جنگ بیدرنگ! نه به جنگ طلبان!

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی 'استراتژی'؛ در پاسخ به محمود

قزوينی...

کارگری و مردم عادی آمده، آیا در لحظه جنگ اراده سیاسی‌اش را همراه لباس شخصی‌اش تحویل انبار پادگان می‌دهد؟ سرباز پیش از آنکه پیچی در ماشین نظامی باشد، انسان و عضو جامعه است. شکستن اطاعت کور، تشکل مستقل و پیوند با مبارزه مردم بخشی از سیاست انقلابی در شرایط جنگ است. شوراها سربازان دقیقاً از همین نقطه شروع شدند: سرباز دیگر فقط فرمان‌بر دولت نبود و درباره جنگ، حکومت و سرنوشت جامعه رأی و موضع مستقل داشت.

قدرت هر دولتی در آخرین تحلیل بر این فرض استوار است که وقتی فرمان شلیک می‌دهد، کسی شلیک می‌کند. روزی که این فرض فرو بریزد، دولت فرو ریخته است، حتی اگر همه ساختمان‌هایش سر جایشان باشند. به همین دلیل هیچ حکومتی از هیچ چیز به اندازه سیاسی شدن سربازانش نمی‌ترسد. دولت می‌تواند با کارگر بی‌سلاح معامله کند؛ با سربازی که فکر می‌کند، نه. و به همین دلیل هیچ سیاستی برای حکومت مطلوب‌تر از این نیست که مخالفانش سرباز را فقط به عنوان یک مسئله "فنی" ببینند.

پس مسئله لانچر نیست. مسئله این است که اراده سیاسی سرباز در اختیار کیست: دولت، یا خود او در کنار مردم؟ اگر پاسخ کمونیستی فقط این باشد که سرباز وظیفه نظامی‌اش را بهتر انجام دهد، دیگر از کدام سیاست کمونیستی حرف می‌زنیم؟ کمونیست در زمان جنگ کارشناس عملیات و روابط عمومی دولت "خودی" نیست. دیروز مشاور سیاست خارجی حکومت و امروز مشاور فنی لانچرش: این دو قدم از یک راه‌اند، و آن راه به میدان مردم نمی‌رسد.

سناریوی سیاه؛ تشدید مبارزه برای سازمان دادن قدرت مردم

محمود قزوينی از این حرف من که اگر حکومت کنترل امور را از دست بدهد، مردم را برای اداره امور سازمان می‌دهیم، شگفت‌زده شده است. به نوشته او از این حرف "دود از کله آدم بلند میشود."

اما اگر حکومت در منطقه‌ای کنترل را از دست بدهد، کمونیست باید چه کند؟ مردم را بی‌سازمان رها کند و منتظر برگشتن سپاه بماند؟ شورا، مجمع عمومی و کمیته محله در چنین وضعیتی نه تشویق به جنگ‌اند و نه آرزوی فروپاشی شیرازه جامعه. ابزار جلوگیری از فروپاشی جامعه‌اند، تلاشی برای سازماندهی قدرت جایگزین از پایین‌اند. کسی که کپسول آتش‌نشانی دارد آرزوی آتش‌سوزی ندارد.

سناریوی سیاه چیست؟ جامعه‌ای که در آن قدرت از دست حکومت

افتاده و به دست مردم نرسیده است، بعلاوه شیرازه جامعه در هم شکسته است. در این فاصله است که باندهای مسلح، نیروهای قومی و مذهبی و دولت‌های خارجی سر می‌رسند و یا زودتر رسیده‌اند. سناریوی سیاه نام دیگر خلأ قدرت و از هم پاشیدگی روال عادی زندگی و مبارزه است، و خلأ قدرت را فقط با قدرت می‌شود پر کرد. پرسش این نیست که آیا این خلأ پر می‌شود، پرسش این است که چه کسی آن را پر می‌کند. سیاستی که به ضرورت سازماندهی کارگر و مردم در این شرایط پوزخند می‌زند، در واقع به آنها می‌گوید منتظر بمانید تا کس دیگری سازمانشان بدهد. و آن کس دیگر همیشه مسلح‌تر و ارتجاعی‌تر است. قدرتی که مردم نگیرند، بی‌صاحب نمی‌ماند، صاحب بدتری پیدا می‌کند.

منصور حکمت هم از خطر سناریوی سیاه نتیجه نگرفت که سرنگونی باید معلق شود. مسئله او این بود که جامعه چطور با نیروی سازمان یافته کارگر و مردم از چنگ نیروهای سیاه بیرون بیاید. از این خطر دو نتیجه می‌شود گرفت: یا سرنگونی را عقب بیندازیم، یا قدرت مستقل مردم را سریع‌تر و محکم‌تر سازمان بدهیم. من همیشه از دومی دفاع کرده‌ام. ترس از سناریوی سیاه، اگر به عقب نشینی ختم شود، خودش یکی از سازندگان سناریوی سیاه است.

تسلیم با آداب معاشرت

یک تظاهرات معین ممکن است فقط حول "جنگ را متوقف کنید" شکل بگیرد و یا شعار محوری‌اش این باشد. اشکالی ندارد. اما چرا یک حزب کمونیستی باید برنامه سیاسی‌اش را به شعار مشترک یک تظاهرات تقلیل بدهد؟ کمونیستی که سیاستش در برابر قدرت را جغرافیای تظاهرات تعیین می‌کند، یک جای سیاستش می‌لنگد. پرچم را به اندازه خیابان نمی‌برند، خیابان را به اندازه پرچم بزرگ می‌کنند.

اگر هواداران جمهوری اسلامی با پرچم "مقاومت" وارد همان صف شدند چه؟ آنها آزادند سیاستشان را تبلیغ کنند و کمونیست ایرانی باید به اسم وحدت مخالفتش را پنهان کند؟ اگر "وحدت ضد جنگ" یعنی سکوت درباره جمهوری اسلامی، این وحدت از قبل یک صندلی برای حکومت آدمکشان اسلامی رزرو کرده است. وحدتی که در آن فقط یک طرف سکوت می‌کند، وحدت نیست، تسلیم است، شکست طلبی است البته با آداب معاشرت. مخالفت منصور حکمت با میلیناریسم آمریکا هم هیچ وقت به سکوت درباره اسلام سیاسی در اعتراضات خارج از کشور ختم نشد. او در همان روزهایی که غرب طبل جنگ می‌زد، از قطب سوم حرف می‌زد: نه با این اردوگاه، نه با آن، بلکه با کارگر و مردم و بشریت متمدن علیه هر دو.

طبقه‌ای که در زمان جنگ از مبارزه استعفا بدهد، در صلح راه داده نمی‌شود

اختلاف من با محمود قزوينی بر سر یک جمله در یک مناظره نیست. مسئله این است که سیاست مستقل کمونیستی در شرایط جنگ چیست. محک آن ساده است: آیا کارگر، سرباز و مردم

جنبش سرنگونی و جایگاه چپ آل احمدی

به بهانه انتشار لجن نامه اکبر معصوم بیگی

جاوید حکیمی



بار محق تر، شورشیان آبان و دی ماه حق داشتند به فلاکت اقتصادی و استبداد اسلامی اعتراض کنند و مستحق طعنه و کشتار نباشند. حتی نمایندگان اصلاح طلب طویله اسلامی نیز با ادبیات معصوم بیگی راجع به کشته شدگان آن دو شب اینطور سخن نگفته اند.

اینکه اکبر معصوم بیگی مطابق ادعای فاشیست های سلطنت طلب یک عنصر رژیم است یا خیر برای ما علی السویه است. آنچه اهمیت دارد این است که ایشان با همان نفری از جوانان به خون خفته دی ماه سخن گفته است که قاضی صلواتی و سردار رادان. تا اینجا ما با یک فرد طرف هستیم که نقد به او می تواند بی اهمیت تلقی گردد و یا حتی شائبه تسویه حساب شخصی قلمداد شود. اما ماجرا در کمال تأسف به اینجا ختم نگردید. پرواضح بود پشت این لجن نامه یک نگرش و پیشفرض هایی نهفته است که نزد بخشی از چپ ضد سلطنت و آل احمدی مشترک است. هم از این رو لجن نامه نویس در صدد برآمد تا ظاهراً به پیشنهاد برخی از دوستان «تحلیل طبقاتی» پشت آن یک شب و نصفی را ارائه دهد و رفع سوءتفاهم کند. شگفت آنکه نویسنده توانست با نوشتن یک انشای ابتدایی و چند جمله کلیشه ای اعتبار بشدت مخدوش شده خود را نزد همان دوستان باز یابد. پس از آن تحلیل کلیشه ای متکی بر بودیم و دیدیم ها، معصوم بیگی نه فقط ابراز شرمساری نکرد بلکه مورد تقدیر هم قرار گرفت؛ و همین خطرناک است. خطرناک است چون معصوم بیگی برخلاف محمد حبیبی خود را مارکسیست می داند و از سنت فدایی. بدا به حال طبقه کارگر اگر اینها کمونیزم و چپ جامعه را نمایندگی کنند.

کمونیزم اکبر معصوم بیگی ها جنبشی برای لغو استثمار، رهایی انسان، آزادی زن، مبارزه با خرافات و مذهب نیست؛ مطلقاً. این جنبش نه فقط ادامه مدرنیسم و مدافع حقوق جهانشمول انسان نیست بلکه برعکس به شدت شرق زده، ارتجاعی و مروج فرهنگ قوم و قبیله ای خودمان در قرن بیست و یکم است. این کمونیزم ضد غرب و ضد آمریکاست و نه حتی ضدامپریالیسم. برای این کمونیزم مایه بسی افتخار است که جمهوری اسلامی توانسته تل آویو را موشک باران کند ولو هزینه ساخت موشک را از غارت صندوق مالی معلمان و بازنشستگان تامین کرده باشد. بدا به حال مردمی که جسارت اعتراض به حکومت اسلامی در زمانه جنگ با آمریکا و اسرائیل را داشته باشند. آن وقت پسرعموهای اسلامی این نحله از کمونیزم به جوانان معترض نشان خواهند داد "شاشیدن روی زمین سفت" چه عاقبتی دارد. می خواهیم بگویم آن لجن نامه محصول این کمونیزم ارتجاعی، زاده نفرت از انسان

یک سال پس از آبان خونین نود و هشت یک فایل صوتی از محمد حبیبی سخنگوی انجمن صنفی معلمان منتشر شد که جنجالی بپا کرد. در آن فایل، حبیبی بر اساس مشاهدات خود در زندان- چیزی شبیه بودیم و دیدیم- زندانیان آبان ماه را عمدتاً متعلق به افشار تهیدست جامعه و لاجرم جماعتی بی سواد، معتاد، سارق و سست عنصر خطاب کرده بود. وی سپس مشاهدات خود را به کل معترضان تعمیم داده و نتیجه گرفته بود اعتراضات آبان ماه چیزی نبوده جز شورش کور لمپن پرولتاریا و هم از اینرو شکست خورده است. این اظهارنظر توهین آمیز برای کمونیست ها، رهبران عملی طبقه کارگر و به ویژه خانواده های کشته شدگان آبان ماه بسیار گران آمد. حبیبی آنقدر شرافت داشت که از خانواده های زندانیان آبان ماه عذرخواهی کند اما پشت آن مشاهدات در زندان و تعمیم نابجای آن، یک نظریه سیاسی خوابیده بود؛ اینکه عصر پرچمداری پرولتاریای بی فرهنگ و فاقد آگاهی سیاسی بسر آمده و اکنون نوبت طبقه متوسط متمدن است.

لجن نامه اکبر معصوم بیگی علیه کشته شدگان دی ماه به هیچ عنوان و در هیچ سطحی قابل قیاس با اظهارنظر محمد حبیبی نیست. کلمه به کلمه متن کوتاه معصوم بیگی که با عبارت «بودیم و دیدیم» آغاز شده چنان مشمئزکننده و تهوع آور است که در تحقیر کرامت انسان و تبلیغ روحیه فاشیستی فقط با شیوه بیان و تفکر فاشیستی ترین گروه های سلطنت طلب برابری می کند. تنها فاشیست ترین جریانات دست راستی از جمله فرشگردی ها هستند که قیام پنجاه و هفت را شورش فرومایگان لقب داده و آنان را مستحق قتل عام می دانند. حالا ما با "کمونیستی" مواجهیم که سابقه مبارزه با رژیم سلطنت دارد لیکن به شیوه همانها شورشیان دی ماه را "اراذل و اوباشی" می داند که "روی زمین سفت نشاشیده بودند". اطلاق اراذل و اوباش به کشته شدگان که فریب خورده و چشم امیدی هم به کمک از خارج داشته اند هزار بار سخیف تر و تهوع آورتر از فرومایه خواندن نسل پنجاه و هفت به دلیل دلبستن به خمینی خون آشام است. آیا اکبر معصوم بیگی بخشی از مردم فلسطین را هم که برای نجات از دولت فاشیست و نسل کش اسرائیل به کمک های حکومت جنایتکار اسلامی دل بسته اند اراذل و اوباش می نامد؟ حاشا و کلا. فرشگردی های فاشیست همین استاندارد دوگانه و ضد انسانی معصوم بیگی را فرصت مناسبی یافته اند برای تسویه حساب با نسل «فرومایگان پنجاه و هفت» و آشکارا وعده انتقام می دهند. راست این است نسل پنجاه و هفت فریب خورده بودند یا خیر، لیکن حق داشتند در انتهای قرن بیستم بساط استبداد و اختناق، ساواک، شکنجه و شاه و ملکه بازی را برچینند. اینکه توده ها در سال پنجاه و هفت به خمینی خون آشام امید واهی بستند نه حق اعتراض را از آنان سلب می کند نه باعث فرومایگی آنان می شود. به همین سیاق و هزار

جنگ را متوقف کنید، مبارزه طبقاتی را نه!

سرنگونی در کشوی 'استراتژی'؛ در پاسخ به محمود

قزوینی...

را زیر پرچم یکی از دولت‌های متخاصم می‌برد، یا استقلال سیاسی و سازمانی و مبارزه تغییر و دگرگونی این مجموعه را حفظ می‌کند؟ طبقه کارگر در زمان جنگ فقط یک چیز برای از دست دادن دارد که در زمان صلح نداشت: استقلال سیاسی‌اش. و همین یک چیز است که همه چیز است.

سیاست مستقل کمونیستی این است: جنگ باید فوراً متوقف شود. تحریم باید فوراً پایان پیدا کند. هیچ قدرت میلیتاریستی حق ندارد مردم را در ایران بمباران کند یا حکومت آینده شان را تعیین کند. جمهوری اسلامی باید سرنگون شود. و راه آزادی جامعه یک تحول انقلابی است که به نیروی سازمان یافته خود مردم تکیه دارد.

این‌ها مراحل پشت سر هم نیستند، اجزای یک سیاست واحدند. اگر جنگ برخلاف خواست ما ادامه پیدا کرد، مردم را به تقویت دولت خودی دعوت نمی‌کنیم، مبارزه شان برای سرنگونی را متوقف نمی‌کنیم، و اگر شرایط فراهم شد، بحران جنگی را به صحنه تعرض سیاسی مردم علیه قدرت حاکم تبدیل می‌کنیم. اگر حاکمان جنگ را ادامه دهند، طبقه کارگر موظف نیست تا پایان جنگ از مبارزه برای قدرت استعفا بدهد. طبقه‌ای که در زمان جنگ از سیاست استعفا بدهد، در زمان صلح به سیاست راه داده نخواهد شد. کسی که در روز سخت کنار رفته، در روز آسان دعوت نمی‌شود.

مبارزه و جنگ ما با جمهوری اسلامی با این جنگ شروع نشده که با آن تمام شود. این جدال تا پایان این حکومت و تا پایان شرایطی که آن را بازتولید می‌کند ادامه دارد. جنگ را باید متوقف کرد، اما مبارزه و جنگ طبقاتی را نه. جمهوری اسلامی را باید سرنگون کرد، نه اینکه به اسم جنگ برای بقایش مهلت خرید. حکومت‌ها جنگ را شروع می‌کنند تا مردم را از یاد مبارزه طبقاتی بیندازند، و مردم مبارزه طبقاتی را ادامه می‌دهند تا حکومت‌ها را از یاد جنگ بیندازند.

سیاست کمونیستی انتخاب میان جنگ و سرنگونی نیست. پایان دادن همزمان به جنگ، به حکومت اسلامی و به نظامی است که هر دو را بر سر مردم آوار می‌کند.

۲ اکتبر ۲۰۲۶

جنبش سرنگونی و جایگاه چپ آل احمدی

به بهانه انتشار لجن نامه اکبر معصوم بیگی...

غربی و فرهنگ غربی است. بیهوده نیست معصوم بیگی پیشتر حتی کمونیست‌های تبعیدی را سوشیال بگیر مفتخور لقب داده بود. آیا بعید است چنین شخصی با چنین بینشی علیرغم هر اختلافی که با حکومت اسلامی دارد معترضین غیر خودی را اراذل و اوباش بنامد؟! آیا در عبارت "نشاشیده بر زمین سفت" خوشحالی نویسنده از قتل عام شدگان قابل مشاهده نیست؟ کدام انسان شرافتمندی به چند هزار انسان کشته شده توسط اوباش اسلامی در دو شب صفت "اوباش نشاشیده بر زمین سفت" می‌دهد و جنگ نابرابر آنان را "جدال میان اراذل و اوباش" می‌نامد؟

من با کسانی که در دفاع از لجن نامه معصوم بیگی می‌گویند وی همه را اراذل و اوباش خطاب نکرده، مجوز کشتار نداده، جنبش اعتراضی را حق طلبانه و مطالبه محور دانسته و سفسطه‌هایی از این دست هیچ حرفی ندارم. بحث با کسانی که پس از قرائت آن همه توهین و تحقیر نسبت به کشته شدگان دی ماه هنوز در خود احساس انزجار از نویسنده نکرده اند بیهوده است. آنها چنان در جنبش ضد آمریکایی غرق شده اند که حساسیت نسبت به حرمت و کرامت انسانی را از دست داده اند. این هم جلوه ای از بی نهایت صور از خود بیگانگی در این مناسبات ضد انسانی است. مخاطب ما تمام انسان‌های آزاده و شریف و منصفی است که برای مردم زیر چتر اختناق در هر زمان و هر کجای دنیا حق اعتراض قائل هستند ولو امید واهی به کمک‌های بیگانه داشته باشند. رو به این جامعه و به این مخاطبان می‌گوییم که آن لجن نامه علیه کشته شدگان دی ماه تنها از کمونیزم شرق زده و آل احمدی قابل تراوش است، کمونیزمی که اگر در اپوزیسیون باشد حال و روزش همین است و چون به قدرت برسد سر از اردوگاه‌های کار اجباری در سبیری و انقلاب فرهنگی مائوسی در می‌آورد.

برخلاف این، کمونیزم ما، کمونیزم پرولتری، کمونیسم ضد استثمار و بردگی مزدی و مالکیت خصوصی بر ابزار کار و تولید، ادامه مدرنیسم پرولتاریای جهانی و مدافع حقوق جهانشمول انسانی است. کمونیزمی که اولویت و بنیادش بر رهایی انسان و بازگرداندن حرمت و اختیار به انسان است. ما از موضع کمونیزم پرولتری و انسان محور است که منتقد جدی معصوم بیگی و معصوم بیگی‌ها هستیم و اجازه نخواهیم داد فرسگردهای فاشیست از این فرصت برای تخریب چهره چپ جامعه سوءاستفاده کنند.

۲ اکتبر ۲۰۲۶

آزادی، برابری، رفاه همگانی!

ریاکاری «قانون و نظم»؛

وقتی ماشین کشتار دولتی مدرنیزه می‌شود!

عثمان رسولی



دچار نقص می‌شود، به جای شرمساری، پی‌پروا به بازسازی ابزار آدم‌کشی خود ادامه می‌دهد.

توهم «بازدارندگی» و چرخه خشونت

یکی از رایج‌ترین استدلال‌های مدافعان اعدام این است که

ترس از مرگ مانع ارتکاب جرم

می‌شود؛ اما ده‌ها سال پژوهش آماری در سراسر جهان ثابت کرده است که **هیچ ارتباط مستقیمی میان وجود مجازات اعدام و کاهش نرخ قتل یا جرائم سنگین وجود ندارد**.* کشورهای که اعدام را لغو کرده‌اند، لزوماً با افزایش آمار قتل مواجه نشده‌اند. مجرمان عموماً یا در لحظه ارتکاب جرم تحت تأثیر هیجان، خشم یا مواد مخدرند و به عواقب کار نمی‌اندیشند، یا مانند عناصر جرائم سازمان‌یافته، بر این باورند که هرگز دستگیر نخواهند شد؛ بنابراین، تهدید به اعدام بازدارنده‌ای مؤثر نیست.

از منظر جامعه‌شناختی، وقتی دولت (که باید مظهر نظم و امنیت عمومی باشد) به نام قانون دست به کشتن انسان‌ها می‌زند، این پیام ویرانگر را به جامعه مخابره می‌کند که **«خشونت و گرفتن جان انسان‌ها ابزار مقبولی برای حل مسائل است»**.* به جای آنکه جامعه‌ای آرام‌تر و قانون‌مدارتر شکل بگیرد، اعدام حس انتقام‌جویی، خشم و قساوت قلب را در فرهنگ عمومی نهادینه می‌کند و قتل را از یک «جرم خصوصی» به یک «رسم دولتی قانونی» مبدل می‌سازد.

علاوه بر این، سیستم‌های قضایی، هرچقدر هم پیشرفته باشند، از خطا مصون نیستند. تاریخ حقوق کیفری انباشته از پرونده‌هایی است که در آن‌ها فردی اعدام شده، اما سال‌ها بعد با کشف شواهد جدید یا پیشرفت علم (مانند آزمایش‌های DNA)، پی‌گناهی‌اش به اثبات رسیده است. زمانی که فردی زندانی است، در صورت اثبات بی‌گناهی می‌توان او را آزاد کرد و تا حدودی جبران مافات نمود؛ اما **اعدام حکمی غیرقابل بازگشت است**.* و کشتن یک انسان بی‌گناه، بزرگ‌ترین جنایت قضایی است که اعتماد عمومی به عدالت را نابود می‌کند.

آمارها به روشنی نشان می‌دهند که مجازات اعدام بیش از هر چیز ابزاری طبقاتی و تبعیض‌آمیز است. قربانیان اصلی این احکام، اقشار فرادست جامعه نیستند؛ بلکه افراد فقیر، حاشیه‌نشین و کسانی‌اند که به وکلای حرفه‌ای دسترسی ندارند. بنابراین، جامعه‌ای که جویای «اصلاح، امنیت واقعی و کرامت انسانی» است، باید به جای حذف فیزیکی انسان‌ها (که تنها پاک کردن صورت مسئله است)، ریشه‌های ساختاری جرم نظیر فقر، نابرابری و اعتیاد را نشانه بگیرد. مجازات اعدام هرگز راه‌حل نبوده، بلکه خود بخشی از چرخه خشونت است.

۲ اکتبر ۲۰۲۶

ماجرای کریستا پایک (Christa Pike) یکی از خبرسازترین و عجیب‌ترین رویدادهای حقوقی اخیر در ایالات متحده آمریکا (ایالت تنسی) است.

دولت‌های بورژوازی و سرمایه‌داری (چه در پوشش دموکرات و چه جمهوری‌خواه) برای بقای قدرت طبقاتی خود همواره به ابزار ارعاب و سرکوب نیاز دارند. اعدام و بافشاری بر اجرای آن، هیچ سنخیتی با «عدل و دادخواهی» ندارد، بلکه تنها نمایش عریان قدرت بی‌رحمانه دولت است.

بازگرداندن اعدام‌های فدرال، بافشاری بر استفاده از داروهای شیمیایی مناقشه‌برانگیزی چون پنتوباریتال، و چراغ سبز نشان دادن به سیستم‌های قضایی ایالتی (همچون ایالت تنسی) برای ازسرگیری اعدام‌ها پس از سال‌ها وقفه، نشان می‌دهد که دستگاه حاکمه در ایالات متحده چگونه برای کسب رأی، باج‌خواهی سیاسی و ارعاب جامعه، دست به بازتولید و تشدید خشونت می‌زند. جریان‌های سیاسی محافظه‌کار و متمایل به ترامپ، دقیقاً از اعدام به عنوان ابزاری پوپولیستی برای ارضای غرایز ارتجاعی و عقب‌مانده‌ی بخش‌هایی از جامعه بهره می‌برند.

هنگامی که روند اعدام با تزریق سم به دلیل خطاهای دارویی شکست می‌خورد و محکوم روی تخت اعدام در میان مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زند، این یک «خطای پزشکی» ساده نیست، بلکه بازتاب **ماهیت واقعی، کثیف و تهوع‌آور فرآیند اعدام** است. دولت‌های حامی اعدام تلاش می‌کنند با پوشش‌های پزشکی، تزریق‌های به‌ظاهر تمیز و قوانین پیچیده، عمل قتل سازمان‌یافته را طوری جلوه دهند که انگار روالی فنی و انسانی است. اما وقتی این ماشین کشتار نقص پیدا می‌کند و انسان را نیمه‌جان رها می‌سازد، چهره واقعی این حکومت‌ها عریان می‌شود. این که سیستمی، فردی را تا آستانه مرگ ببرد، زجرکش کند و سپس دوباره او را به سلول مرگ بازگرداند تا در فرصتی دیگر اعدامش کند، اوج تباهی اخلاقی و سبعیت یک نظام حکومتی است.

در چنین سیستمی، جان انسان‌ها، حق زندگی و ابتدایی‌ترین حقوق بشر، قربانی بازی‌های قدرت میان احزاب می‌شوند. چه حزب دموکرات که با شعارهای حقوق بشری، پشت پرده این ماشین را روغن‌کاری می‌کند و چه حزب جمهوری‌خواه که با قلدری و افتخار، پرچمدار اعدام و سخت‌گیری‌های قضایی است، همگی شرکای جرم در این ساختار خشونت‌بار به‌شمار می‌روند.

ماجرای تنسی و سیاست‌های پشت پرده‌ی آن، سند دیگری است بر این حقیقت که دولت سرمایه‌داری مدافع حیات و کرامت انسان نیست، بلکه هر زمان که منافع سیاسی‌اش ایجاب کند، بدون کوچک‌ترین بویی از انسانیت، از شکنجه قانونی و قتل سازمان‌یافته با نام «قانون» استفاده می‌کند. گستاخانه‌تر اینکه، هنگامی که این سیستم در اجرای جنایت خود

اعلامیه کمیته آلمان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

آلترناتیو سازی دست راستی موقوف! رضا پهلوی نماینده مردم ایران نیست ...

ساختن آلترناتیو دست راستی برای جامعه ایران مخالفیم و در مقابل این تکاپوهای ارتجاعی و دست راستی می ایستیم.

ما همه آزادیخواهان را به اعتراض به و افشای "نهاد فریدریش نویمان" بخاطر انتخاب نامطلوب ترین چهره سیاسی اپوزیسیون خارج کشور بعنوان "نماینده مردم ایران" فرا میخوانیم که از هر طریق ممکن به این نهاد اعتراض کنند.

ما برای برپایی جامعه‌ای آزاد، برابر، مرفه و سکولار و متکی بر یک نظام شورایی در ایران مبارزه می کنیم.

نه به جنگ و جنگ طلبان!
مرگ بر جمهوری اسلامی ایران!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمیته آلمان حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۲ اکتبر ۲۰۲۶

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،
مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این
نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق
مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم
انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت
خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری



"مادام که در نظامی هویت انسانی اولیه توده کارگر و زحمتکش قانونا زیر سوال است، که در آفریقای جنوبی، ایران اسلامی، عربستان سعودی و اسرائیل و کلیه رژیمهای قومی، نژادی و مذهبی؛ آشکارا چنین است، امر سوسیالیسم به امر اعاده شخصیت و حرمت حقوقی و مدنی انسانها گره میخورد".

منصور حکمت



کمونیسم تنها راه نجات بشریت است!

اعلامیه کمیته آلمان حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

آلترناتیوسازی دست راستی موقوف! رضا پهلوی نماینده مردم ایران نیست

جایزه آزادی بنیاد فریدریش نویمان امسال قرار است به مردم ایران تعلق گیرد و این بنیاد اعلام کرده است که این جایزه در روز ۷ نوامبر ۲۰۲۶، به طور نمادین و "به نمایندگی از مردم ایران"، به رضا پهلوی اهدا خواهد شد. انتخاب رضا پهلوی به عنوان "چهره‌ای آزادی‌خواه و نماینده مردم ایران" از سوی این بنیاد سیاسی آلمانی، با توجه به مواضع سیاسی و اجتماعی او، مردود است.

آزادی در دیدگاه سیاسی رضا پهلوی در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری و دفاع از منافع سرمایه تعریف می‌شود و با آرمان آزادی، برابری و رفاه اجتماعی اکثریت مردم ایران تفاوتی بنیادین دارد. معرفی این فرد برای دریافت جایزه ای بنام "آزادی" از طرف "بنیاد فریدریش نویمان" حاکی از درک مشترک این بنیاد با این شخص است.

رضا پهلوی اذعان کرده است که حمله دولت فاشیست اسرائیل به ایران نتیجه دیدار وی با نتانیاهو بوده است. کارنامه سیاه نتانیاهو نیز بر کسی پوشیده نیست که در ظرف سه سال گذشته چگونه غزه را با بمب شخم زده و علیرغم مخالفت جدی جهانی، نسل کشی فلسطینیان را در کارنامه خود ثبت نموده است. نه این بنیاد و نه معرفی فردی بعنوان "نماد آزادیخواهی"، که کارنامه سیاهی دارد و از دولت‌های آمریکا و اسرائیل خواستار ادامه جنگ و بمباران ایران شده است، صلاحیت ندارند "به نمایندگی از مردم ایران" سخن بگویند.

مردم آزادیخواه ایران برای رسیدن به رفاه و سعادت و امنیت مبارزه می‌کنند و در این راه ده‌ها هزار قربانی داده‌اند. همچنین مواضع رضا پهلوی درباره جمهوری اسلامی و مسئله حکومت دینی، و اظهاراتش درباره ترجیح جمهوری اسلامی بر هر حاکمیت دیگری در صورت "به خطر افتادن دین اسلام"، نشان می‌دهد که تصویر ارائه‌شده از او به عنوان "نماینده آزادی مردم ایران"، با واقعیت مواضع سیاسی‌اش نه تنها همخوانی ندارد بلکه در تضاد با آن است. این بنیاد با علم به این سیاست‌های ارتجاعی رضا پهلوی، حقیقت را عامدانه وارونه میکند و همین جانبداری سیاسی‌اش را برملا میکند.

رضا پهلوی نه تنها نماینده مردم ایران نیست بلکه مردم در ایران با مبارزات خود بارها ضدیت خود با حاکمیت فردی، قیم، امانتدار و نماینده خودخوانده را اعلام کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند به تلاشی ده‌ها ساله و هزینه‌های سنگینی که در مبارزه برای به زیر کشیدن رژیم فاشیست اسلامی داده‌اند، چوب حراج زده شود. مردم ایران خود صاحب سرنوشت خویش‌اند و حق دارند نظام سیاسی و اجتماعی آینده خود را آزادانه و به دور از دخالت دولت‌ها و قدرتهای ارتجاعی با کارنامه‌های سیاه تعیین کنند و اجازه ندهند که از بالای سر مردم برای ایران آلترناتیوسازی شود.

ما تلاش مذبوحانه برای معرفی رضا پهلوی به عنوان "نماینده مردم ایران و نماد آزادیخواهی" را محکوم می‌کنیم و با هرگونه تلاش برای

صفحه ۱۹

آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

نشریه

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان گرمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی،

سیاوش دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه‌ها منتشر میشود.



زنده باد سوسیالیسم!